



اوصاف اولیاء الله در اندیشه مولانا



دکتر محمد ابراهیم ضرابیها

{ عرفان }

سرشناسه: ضرابیها، محمدابراهیم ۱۳۳۷ -
عنوان و نام پدیدآور: اوصاف اولیاءالله در اندیشه مولانا /
محمدابراهیم ضرابیها؛ ویراسته علی رضا ایمانی
مشخصات نشر: تهران: کلیدر، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری: ۷۵۲ص.
فروست: عرفان: ۱.
سلسله درس گفتارهای حافظشناسی: ۱.
شابک: ۱۴۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۷۶۵۰-۶۲-۵
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: کتابنامه
موضوع: مولوی، جلال‌الدین محمدبن محمد، ۶۰۴ -
۶۷۲ق. -- معلومات -- اولیا
موضوع: مولوی، جلال‌الدین محمدبن محمد، ۶۰۴ -
۶۷۲ق. -- معلومات -- ولایت
موضوع: مولوی، جلال‌الدین محمدبن محمد، ۴۰۶ -
۶۷۶ق. -- نقد و تفسیر
موضوع: اولیا در ادبیات
موضوع: ولایت در ادبیات
موضوع: ولایت (عرفان)
موضوع: ولایت -- جنبه‌های قرآنی
موضوع: انسان در ادبیات
موضوع: شعر فارسی -- قرن ۷ق. -- تاریخ و نقد
شماره افزوده: ایمانی، علی رضا، ۱۳۴۵ -
۱۳۸۹ IR ۷۶۵۰-۶۲-۵ / ۵۳۰ الف ۸۳ ض ۴
رده‌بندی دیویی: ۱۳۱۳
شماره کتابشناسی ملی: ۸۶۱۹۴۰۲

www.kelidarpublication.com

تلفن: ۶۶۵۶۵۱۶۴ (۰۲۱)

اوصاف اولیاءالله

در اندیشه مولانا

دکتر محمدابراهیم ضرابیها

ویراسته علی رضا ایمانی

شمارگان: ۲۲۰۰ نسخه، نوبت چاپ: اول ۱۳۸۹

طراح جلد: بهزاد باشو

چاپ: شریعت ◀ صحافی: خلیج فارس ▶ قیمت: ۱۴۰۰۰ تومان

شابک: ۵-۶۲-۷۶۵۰-۹۶۴-۹۷۸ ISBN: 978-964-7650-62-5

حق چاپ و نشر برای ناشر و مؤلف محفوظ است Printed In Iran

پست الکترونیک: kelidarpub@yahoo.com

این کتاب با حمایت معاونت فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ رسیده است.

۱	پیشگفتار
۷۱	سیر تاریخی مفهوم ولایت تا عصر مولانا

فصل اول شؤون ولایت

۳۹	مقدمه فصل اول
۴۱	ولایت در لغت
۴۵	ولایت در قرآن
۵۳	ولایت در روایات
۷۵	ولایت در علم کلام
۸۱	ولایت در عرفان
۹۳	رابطه نبوت، رسالت و ولایت
۱۰۳	اقسام و مراتب ولایت
۱۱۳	نتیجه گیری فصل اول

فصل دوم انسان کامل

۱۱۷	مقدمه فصل دوم
۱۱۹	انسان کامل
۱۳۱	رابطه مفهوم ولی و مقام ولایت با انسان کامل
۱۳۵	جایگاه انسان کامل در هستی
۱۴۵	انسان کامل در متون
۱۵۱	ویژگی های انسان کامل
۱۵۹	مفهوم ولایت، حلقه اتصال انسان کامل و پیر هدایت
۱۸۱	تفاوت و رابطه انسان کامل با سالک مبتدی
۲۱۱	ضرورت وجود پیر و نیاز سالک
۲۴۷	وجوب ادب و تواضع نسبت به پیران روشن ضمیر
۲۶۱	مصاحبت و هم نشینی با اولیاء الله و پیران و اصل
۲۸۱	ضرورت اذن الهی در دیدن و شنیدن ستارگان معنوی
۲۸۷	پیران کذاب، مدعیان دروغین ولایت و هدایت
۳۰۳	هشیاری سالک در برابر بانگ غولان
۳۱۱	مفهوم «ابدال»
۳۲۵	نتیجه گیری فصل دوم

فصل سوم ویژگی ها و خصوصیات اولیای الهی

۳۲۹	مقدمه فصل سوم
۳۳۱	خواب اولیاء الله
۳۴۳	کیمیای گران عشق
۳۵۱	طبیعت الهی
۳۶۹	واسطه های فیض حق تعالی

۳۸۳	کشتی های نجات و چراغ های هدایت
۳۹۵	صاحبان عقول حقیقی
۴۱۷	آینه های حقیقت نما
۴۲۳	قیاس ناشدنی ها
۴۳۵	مظهر اسماء و صفات الهی (اتحاد ظاهر و مظهر)
۴۵۵	تجلی نگاه انوار الهی
۴۷۱	ذو مراتب بودن و داشتن وحدت باطنی
۴۸۱	مغربان در نگاه الهی
۴۹۳	حقیقت نوعیه
۵۲۵	قدرت باطنی اولیای مستور
۵۳۹	شفاعت
۵۵۵	رؤیت و بصیرت باطنی
۵۶۵	وحدت ادراک و احساس
۵۷۳	صاحبان کرامت
۵۹۷	اکسیران اعظم
۶۱۷	تسلیم شدگان به قضا و قدر الهی
۶۳۷	نتیجه گیری فصل سوم

فصل چهارم

جایگاه «اولیاء الله» در دایره آثار مولانا

۶۴۳	مقدمه فصل چهارم
۶۴۵	«اولیاء الله» در دیوان شمس
۶۶۳	«اولیاء الله» در مجالس سبعه
۶۶۷	«اولیاء الله» در مکتوبات
۶۷۱	«اولیاء الله» در فیه ما فیه
۶۸۱	نتیجه گیری فصل چهارم

فصل پنجم

مولانا و اهل بیت پیامبر(ص)

۶۸۵	مقدمه فصل پنجم
۶۸۷	اهل بیت پیامبر(ص) به مثابه اولیاء الله حقیقی
۷۳۷	نتیجه گیری فصل پنجم
۷۳۹	خاتمه
۷۴۱	فهرست منابع

پیشگفتار

هین که اسرافیل وقتند اولیاء مرده را زیشان حیاست و بقا

عرفان دربردارنده مهم‌ترین مبانی انسان‌شناسی است و هنگامی که به بررسی این مهم می‌پردازیم، ناگزیریم مفهوم "انسان کامل" را نیز بررسییم. انسان کامل، صورت کامل حق و آینه جامع صفات الهی است. او واسطه میان حق و خلق است که به واسطه وی فیض و مدد حق - که سبب بقای عالم است - به عالم می‌رسد و مقصود اصلی خداوند از ایجاد عالم، هم اوست. انسان کامل به وسیله اسماء الهی - که خداوند به وی آموخته است - در عالم تصرف و آن را اداره می‌نماید. انسان کامل روح عالم و عالم جسد اوست؛ همان‌گونه که روح سبب فضیلت و معنویت و حیات بدن است و با جدایی آن از بدن جسم به فساد می‌گراید، انسان کامل نیز مایه شرافت و معنای کمال عالم است. اگر او عالم را ترک کند و به آخرت انتقال یابد، این عالم تباه شده و از معانی و کمالات تهی می‌گردد. نظریه انسان کامل با مفهوم ولایت بستگی تام دارد، زیرا بحث انسان کامل از قدمت بیشتری برخوردار است و پیش از ظهور اسلام در بین دانشمندان یونانی و ایرانی نیز مطرح بوده است. از دیدگاه محی‌الدین عربی، انسان کامل همان حقیقت محمدیه است که مبدأ ظهور عالم و نخستین تجلی ذات احدیت است. کامل‌ترین این ظهور در وجود مقدس خاتم‌الانبیاء تجلی کرده است که جامع نبوت، رسالت و ولایت بوده است. پس از پیامبر اسلام، حقیقت ولایت که جهتی الهی و در نتیجه دائم و باقی است، در اولیاءالله ظاهر می‌گردد و این ظهور تا قیامت باقی و جاری است و با ظهور خاتم اولیاء که نقطه پایان ولایت و آخرین مظهر انسان کامل است، دوران ولایت پایان می‌یابد. با ظهور او جمیع اسرار هستی و حقایق الهی آشکار می‌گردد. فیض حق از

باطن نبوت به ولایت می‌رسد و از او به سالکان راه حقیقت.

ولایت یکی از مهم‌ترین مبانی عرفان و تصوف است. بزرگان عرفان، اذکار الهی را به شرطی اثرگذار می‌دانند که تصرف صاحب ولایت در زمین مستعد دل سالکان قرار گیرد. کثرت استعمال واژه "ولی" در قرآن بیانگر اهمیت ولایت است. حضرت مولانا جلال‌الدین نیز در آثار خود به ویژه در مثنوی معنوی، عنایت خاصی به ولایت دارد به طوری که با یک تأمل عمیق در مثنوی می‌توان گفت که این اثر، خود یک ولایت‌نامه است و این ادعای گزافی نیست که اگر گفته شود مثنوی خلاصه‌ای از مباحث مربوط به ولایت را تا قرن هفتم در خود دارد. همین انگیزه باعث شد تا مفهوم ولایت در اندیشه مولانا مورد تحقیق و مذاقه قرار گیرد و هدف آن بررسی ابعاد گوناگون ولایت در اندیشه این بزرگ‌مرد می‌باشد. از نظر مولانا افراد انسانی علاوه بر همانندی‌های ظاهری از تفاوت‌های بنیادین برخوردار هستند. ظاهربینان بر اساس قیاس‌های صوری هیچ تفاوتی بین خود و انسان‌های وارسته و اولیاء الله نمی‌بینند. از همین‌رو خود را با آنان قیاس می‌کنند. همان‌طور که قرآن می‌فرماید: وَقَالُوا مَعَهُ فَيَفْكَوْنَهُ مَلَكٌ إِلَيْهِ أَتَى لَوْلَا أَلْأَسْوَأَ فِي وَيَمْشِي الطَّعَامَ يَأْكُلُ الرَّسُولُ هَذَا مَالِ تَذِيرًا (سوره فرقان آیه ۷). و مولانا بر این مکران ساده‌اندیش نهیب می‌زند:

کار پاکان را قیاس از خود مگیر	گرچه ماند در نبشتن شیر شیر
جمله عالم زین سبب گمراه شد	کم کسی ز ابدال حق آگاه شد
همسری با انبیاء برداشتند	اولیاء را هم‌چو خود پنداشتند

این همانندپنداری اولیاء الله با انسان‌های معمولی که در مکران، هم آتش حسد را برای آنان برمی‌افروزد، و هم زمینه گمراهی و رویگردانی از حق را مهیا می‌سازد. از نظر مولانا هدف نهایی انسان رسیدن به قرب حق است؛ اما دستیابی به این هدف برای همه انسان‌ها به یک اندازه ممکن نیست، زیرا ظرفیت‌های مختلفی دارند. اغلب آنان توان آن را ندارند که بدون واسطه با حضرت حق ارتباط برقرار نمایند، از این‌رو در طی مدارج کمال به واسطه‌هایی نیاز دارند. از طرف دیگر اولیاء الله کسانی هستند که می‌توانند بی‌واسطه از منبع فیض الهی بهره‌مند گردند و طالبان و سالکان راه حق را نیز از آن بهره‌مند گردانند. از این منظر ضرورت وجود پیر راه‌دان و مرشد واصل برای دستگیری سالکان راه، اجتناب‌ناپذیر می‌گردد و مولانا بخش عظیمی از مثنوی خویش را به این امر مهم اختصاص داده است. با توجه به ذومراتب بودن اولیاء الله، مولانا به این نکته توجه دارد که آنان خود مراتب مختلف دارند، اما راه کمال و تعالی برای کسی بسته نیست و سالک می‌تواند پرده‌ها و موانع را یکی پس از

دیگری کنار بزند و قطره وجود خود را به دریای فیض الهی برساند.

انبیاء و اولیاء در عین مراتب مختلف و تعدد، با یکدیگر وحدت دارند. از منظر مولانا تمام انبیاء جلوه‌های مختلف یک حقیقت واحدند که به صورت‌های گوناگون ظاهر شده‌اند. به تبع آن اولیاءالله نیز با روح تمامی پیامبران وحدتی گوهرین دارند. انبیاء و اولیاء به منزله چراغ‌های متعددی هستند که یک نور واحد را می‌پراکنند. سر این یگانگی در این است که این بزرگان از خود تهی شده و با فنای در حق به بقای او مانا شده‌اند. آهن وجود این رادمردان در دل آتش توحید در افتاده و خوی آتشین گرفته است.

چون خدا اندر نیاید در عیان	نایب حقاند این پیغمبران
نه غلط گفتیم که نایب با منوب	گر دو پنداری قبیح آید نه خوب
نه دو باشد تا تو صورت پرست	پیش او یک گشت کز صورت پرست

رمز آن همه تجلیل و اوصاف والا که مولانا در حق اولیاءالله آورده است، در همین معنا نهفته است. در پای چنین ولی‌ای است که باید همه هستی خود را یکسره در باخت و اختیار خود را بدو سپرد و با دستگیری او گردنه‌های دشوار سلوک را سپری کرد.

هدف این تحقیق بررسی ابعاد مختلف ولایت در اندیشه مولانا می باشد. اما در باره پیشینه این موضوع باید بگویم که مسئله ولایت یک سیر تاریخی دارد که باید به طور جداگانه و مستقل بدان پرداخته شود. این موضوع همان‌طور که در بحث سیر تاریخی آورده‌ام، ابتدا از قرآن کریم شروع شده و سپس در مباحث عرفانی و کلامی رواج یافته و افرادی چون حکیم ترمذی به‌طور مستقل رساله‌ای در این باب منتشر کرده‌اند اما تا به حال چنین تحقیق و بررسی عمیقی در مثنوی انجام نشده است. این رساله نخستین کوششی است در این راستا. روش این تحقیق، نظری و کتابخانه‌ای بوده است، به گونه‌ای که ابتدا نسخه‌های مختلف مثنوی مورد مطالعه قرار گرفت و سپس مهم‌ترین شروحی که بر مثنوی نگاشته شده بود، بررسی و بعد با مبانی عرفان نظری در باب ولایت و رابطه آن با رسالت و نبوت، تطبیق داده شد. در حین تحقیق در شروح مثنوی یک رابطه عمیق و تنگاتنگی بین واژه‌های پیر، قطب، مرشد، شیخ و شاه، سلطان و ولی، ولایت و اولیاءالله و نام‌های پیامبرانی چون نوح، ابراهیم، سلیمان، داوود، یوسف و موسی به دست آمد، و این؛ در حقیقت اثبات همان وحدت نوعیه و حقیقیه انبیاء و اولیاء الهی می‌باشد. با این‌که در این تحقیق، ملاک اصلی؛ مثنوی معنوی بود، اما برای دریافت بیشتر از اندیشه مولانا به دیگر آثار او نیز مانند دیوان شمس، فیه‌ما- فیه، مکتوبات و مجالس سبعه، مراجعه و مواردی برای تأیید، استخراج شد تا شمولیت

اندیشه مولانا را در این باره بازگو کند. امیدوارم که این کوشش ناچیز مورد توجه مشتاقان و طالبان اندیشه مولانا به ویژه دانشجویان و استادان محترم واقع شود. این رساله در پنج فصل تنظیم شده است:

در فصل نخست با عنوان **شئون ولایت** به بررسی لغوی، محتوایی و تاریخی این واژه پرداخته شده است؛ "ولی" در لغت به معنای کسی است که بر تمام پدیده‌های عالم به‌ویژه محبتان خویش سیطره وجودی دارد. ولی خدا کسی است که بیشترین نزدیکی را با خدا دارد و خدا نیز بیشترین انعکاس را در وجود او دارد. او هم نمایاننده خداوند است و هم نمایند او. این واژه با مشتقات آن در حدود دویست و سی و شش بار در قرآن کریم آمده است که مهم‌ترین معنای آن قرب، سرپرستی و اولی به تصرف ظاهری و باطنی می‌باشد. ولی مطلق در قرآن کریم خداوند می‌باشد که پس از آن، این مقام به رسول الله و سپس به خاندان او، و بعد از آن به مؤمنین افزوده شده است. در علم کلام نیز بحث ولایت از واقعه غدیر سرچشمه می‌گیرد؛ هر چند که در قرآن مفهوم ولایت طی آیات مختلف و به معانی گوناگون، مکرر آمده بود اما پس از این واقعه، مفهوم ولایت یکی از مهمترین مسایل مورد بحث مسلمانان قرار گرفت. "ولایت" در عرفان نظری و عملی، یکی از محوری‌ترین مسایل به حساب می‌آید. عرفا برای توضیح جهان، نظریه تجلی را مطرح می‌کنند و معتقدند که تمام پدیده‌های خلقت، تجلی اسماء و صفات الهی می‌باشند. این جهان عین ظهور خداوند و انسان نیز جزئی از این جهان و مظهر حقیقی حضرت حق است. یکی از اسماء الهی "ولی" است. هر پدیده‌ای در جهان تجلی‌گاه یکی از اسماء است و فقط انسان است که می‌تواند مظهر همه اسماء گردد. هر گاه چنین امری تحقق یابد، انسان کامل معنا پیدا می‌کند. انسان کامل بازتاباننده همه انوار الهی است. او همان "ولی الله" است که خلیفه به حق الهی در این عالم است. در عرفان، ولی حق کسی است که در ذات و صفات الهی فانی شده است و در نتیجه، وجودش قائم به حق است. فیض حق از باطن نبوت به ولایت می‌رسد و از ایشان به سالکان راه طریقت، و از همین‌رو بین نبوت، رسالت و ولایت یک ارتباط تنگاتنگی وجود دارد. نبوت اختصاص به ظاهر دارد و برای اخذ فیض از مقام باطن خود که ولایت باشد، کمک می‌گیرد. نبی به اعتبار نبوت؛ مقام خلقی و ظاهری است و ولایت جنبه حقی و ربانی. انبیاء به اعتبار مقام باطنی ولایت خود، متصل به حق و واسطه فیض می‌باشند. مراتب کلی ولایت عبارت است از: الف) ولایت عام ب) ولایت خاص، که خود به دو قسم ولایت کسبی و ولایت عطایی تقسیم می‌شود. مفهوم ولایت یک ارتباط تنگاتنگی با مفهوم انسان کامل دارد، به طوری که نسبت آنان تساوی می‌باشد.

در فصل دوم، انسان کامل در مقام ولایت و پیر هدایت، ظاهر می‌شود. در این فصل ویژگی‌های انسان کامل در مثنوی مطرح می‌گردد. مفهوم ولایت یک حلقهٔ اتصالی بین انسان کامل و پیر هدایت می‌باشد، در نتیجه وجود و ضرورت پیر، در راه سلوک مطرح می‌شود که مولانا سالکان راه طریقت را به مصاحبت و همنشینی با اولیاءالله فرا می‌خواند. هیچ سالک مریدی از وجود انسان کامل و پیر مرشد، بی‌نیاز نیست. این پیران هدایت همچون ستارگان معنوی هستند که دیدن و همنشینی با آنان اذن الهی می‌خواهد. از همین‌رو مولانا ویژگی‌هایی برای اولیاءالله در نظر می‌گیرد که موضوع فصل بعدی است.

در فصل سوم، مولانا ویژگی‌های اولیاءالله را مطرح می‌کند که نگارنده آن‌ها را در بیست و نهم فصل دسته‌بندی کرده و به توضیح و تفصیل آنان پرداخته است. اولیاءالله به سان پیامبر اکرم^ص که فرمود: چشمانم به خواب می‌رود اما قلبم از توجه پروردگار خواب نمی‌رود؛ حالت آنان گاهی به مثابه خواب است، از این‌رو گمراهان و ظاهربینان گمان می‌کنند که آنان واقعاً در خوابند، در صورتی که قلب‌شان بیدار است. پاک‌مردانی هستند که هیچ دادوستدی آنان را از یاد خدا باز نمی‌دارد. به مثابه کیمیایان عشق، عاشقانی هستند که دست همت و ارادت آنان، مانند کیمیا مس‌ناقابل باطن آدمیان را به طلای ارزشمند معنوی تبدیل می‌کنند. به همین دلیل عالی‌ترین کرامات نزد آنان، تبدیل صفات پست انسان‌ها به خصلت متعالی اخلاقی بوده است. آنان چون طبیبان الهی، مرض‌های اخلاقی و باطنی و قلبی مردم را مداوا و اصلاح می‌کنند.

ما طبیبانیم، شاگردان حق بحر قلزم دید ما را فائزلق
ما به دل بی‌واسطه خوش بنگریم کز فراست ما به عالی‌منظریم

امان و بقای عالم موجودات بسته به وجود ولی‌الله اعظم است. از همین‌رو اولیاءالله واسطه فیض حق تعالی بر روی زمین می‌باشند، به عبارت دیگر از حق فیض می‌گیرند و به خلق می‌دهند. خلائق نیز هر کدام بر حسب استعداد و لیاقت خود از آن افاضات برخوردار می‌گردند.

اولیاءالله به سان کشتی نجات می‌باشند، از این‌رو اگر سالک در کشتی اولیاءالله قرار گیرد، هدایت و سرپرستی آنان وی را در دریای خروشان دنیا و مهالک آن، آرام و بی‌دغدغه به ساحل نجات می‌رساند. اولیاءالله صاحبان عقول حقیقی هستند که عقل‌های خود را به جانب ملکوت روانه کرده‌اند. آنان به مثابه عقلِ عقل در حیرت عظمت الهی قرار دارند و در برابر مدعیان علوم ظاهری بسیار صبور و حلیم هستند. عقل زیبای آنان چون از کتب عدم پا به عرصه هستی نهاد، خداوند به آن خلعت زیبا بخشید. از این‌رو حضرت مولانا می‌گوید: کسی

که هنوز استعداد اقتباس از نور عقل پیران کامل را ندارد، نمی‌تواند از شمع عقل خود استفاده کند، از این رو نباید خود را با کاملان مقایسه کند.

اولیاء الله مظهر اسماء و آینه تمام‌نمای اوصاف الهی هستند و این یکی از اصول بنیادین تفکر مولانا می‌باشد. او اولیاء الهی را هست‌های نیست‌نما می‌داند، به‌طوری که از لحاظ وجود موهوم مجازی، فانی می‌شوند، اما در عالم باطن با حق باقی می‌مانند زیرا حق تعالی نیز هست نیست‌نما است. اولیاء الله به واسطه تجلی نور خداوند در زمین، یک رابطه نوری با عرش و لوح محفوظ برقرار می‌سازند. در مثنوی، مولانا مکرر از وحدت روحی اولیاء حق و انبیای الهی گفت‌وگو کرده است. از نظر مولانا اولیاء الله از لحاظ جسمی متعدد، اما از لحاظ روحی وحدت دارند، و از لحاظ مقام معنوی نیز بر اساس درجه قرب به خداوند، ذومراتب هستند. آنان در حقیقت یک وحدت نوعیه دارند. حقیقت نوعیه انبیای الهی و اولیاء حق همان ذات احدیت است که به اعتبار تعین اول "حقیقت محمدیه" است که مظهر تام اسم جامع می‌باشد. اولیاء الله با این که قدرت باطنی دارند، اما از انظار مستور هستند. این عاشقان مستور، حقیقت حق را با رؤیت باطنی می‌بینند و بر تمام پدیده‌های عالم ولایت باطنی دارند. با اینکه این بزرگان دارای یک وحدت ادراک هستند، هر کدام از ادراک‌های حسی آنان می‌تواند کار دیگری را انجام دهد. آنان از ادراک‌های حسی ظاهری نقبی به ادراک‌های باطنی می‌زنند و جهان‌بینی خویش را با رؤیت باطنی و ادراک درونی تفسیر می‌کنند، آنان همچون پیامبران، دارای کرامات و خرق عادات می‌باشند و همچون دریا خاصیت پاک‌کنندگی دارند. هر پلیدی‌ای نزد آنان به پاکی بدل می‌گردد. اولیاء الله با این که بر احوال خود حاکم‌اند، اما تسلیم قضا و قدر الهی هستند. فعلشان، فعل حق و زبانشان، زبان گویای حق است. این ویژگی‌ها چکیده‌ای از ویژگی‌های بی‌شمار برشمرده اولیاء الله در مثنوی می‌باشد.

در فصل چهارم، به جایگاه ولایت در دیگر آثار مولانا می‌پردازد. ابتدا بررسی مفهوم ولایت در دیوان شمس و سپس در مجالس سبعة، مکتوبات و فیه ما فیه.

در فصل پنجم نظریات مولانا درباره اهل بیت پیامبر به مثابه اولیاء الله حقیقی، استخراج و شرح داده شده است. مولانا در این فصل از مقام ولایت حضرت علی به تفصیل سخن رانده است.

سیر تاریخی مفهوم ولایت تا عصر مولانا

ولایت به معنای قرب، یاری کردن، محبت، سرپرستی، تولا و تصرف باطنی و ظاهری، ابتدا در قرآن کریم آورده شده است که در بحث قرآنی از آن گفت‌وگو خواهد شد، سپس پیامبر اکرم و بعد از ایشان امامان معصوم هر کدام درباره چگونگی نقش ولایت و کارکردهای اساسی آن بحث کرده‌اند. به‌ویژه پس از واقعه غدیر و نص صریح پیامبر مبنی بر مقام ولایت حضرت علی پس از ایشان، و تفاسیر مختلفی که هریک از ائمه بزرگوار از آیات گوناگون قرآن کریم مبنی بر اصالت ولایت و جاری بودن آن از ابتدای خلقت تا انتهای آن بدست داده‌اند. از این رو پس از این بزرگواران، بحث ولایت و تأثیر آن در ایمان و سلوک مؤمن در فرقه‌های کلامی و سلسله‌های صوفیه رواج یافت. اکابر صوفیه مقام ولایت را همان مقام رهبری سالکان به‌عنوان پیر، شیخ، ولی، قطب، پیشوا، امام، هادی، مهدی، خلیفه، کامل، مکمل، اکسیر اعظم، و ... قلمداد کرده‌اند. به همین دلیل از ضرورت ولی کامل و پیر واصل در دستگیری مرید سالک، گفت‌وگو کرده‌اند. هدف تربیت در نزد اهل تصوف و عرفان، رسیدن به مقام انسان کامل است. کسی که در وجود او پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک، در بالاترین مرحله عملی است، چنین کسی هم در شریعت و هم در طریقت و هم در وصول به حقیقت تمام و کامل است.

تلاش همه سالکان رسیدن به این مقام است، اگرچه کمتر کسی بدان نایل می‌شود اما آن کسی که در این راه به مجاهدت عالی دست می‌یازد، به آن مقصد عالی نیز نزدیک می‌شود و خویشتن را به قدر امکان تکمیل می‌کند. حصول این تکمیل بستگی به تربیت اولیاء و ارشاد و دستگیری آنان دارد زیرا سالک بدون این عنایت به مقصود، راه نمی‌برد. از این رو وجود ولی در عرفان و تصوف یک اصل بسیار مهم به حساب می‌آید. با توجه به این ضرورت است که در بسیاری از کتب صوفیه از مقام ولی و ولایت گفت‌وگو می‌کنند. سابقه این بحث در اقوال و مکتوبات عارفان و صوفیان به پیش از قرن سوم هجری می‌رسد. درست است که

از نخستین زاهدان رسمی به حسن بصری (متوفی ۱۱۰ ه.ق) و اویس قرنی و مالک دینار یاد می‌کنند، اما به یقین به این افراد صوفی نمی‌گفتند. آغاز صوفیه را به طور مکتوب می‌توان از عارف مشهور، رابعه عدویه (متوفی ۱۳۵ و یا به قولی ۱۸۵ ه.ق) دانست که مورد احترام همه مشایخ و بزرگان صوفیه بوده است. او محبت را اساس طریقت تصوف قرار داد، و همین محبت به عشق و تصوف انجامید. اما اولین کسی که خانقاه را ساخت، ابوهاشم کوفی (متوفی ۱۵۰ ه.ق) بود. ایشان معاصر سفیان ثوری (متوفی ۱۶۱ ه.ق) است. به نظر می‌رسد هم اوست که به عنوان صوفی مسئله ولی، پیر و قطب را مطرح کرد، چرا که بنای خانقاه بر اساس وجود ولایت قطب است.

بعد از ابوهاشم کوفی می‌توان از معروف گرخی (متوفی ۲۰۰ ه.ق) نام برد. معروف گرخی از عرفای بزرگ است که طریقت و نسب او به حضرت رضا پیوند می‌خورد. خود این پیوند عاملی است تا مسئله ولایت را در اندیشه و روش سلوکی او تحلیل کنیم، اما نوشته مکتوبی از وی در دست نیست. در قرن دوم، اصول عرفان و تصوف، بیشتر جنبه عملی و شفاهی داشت تا جنبه نظری و مکتوب. در قرن سوم، مبانی و اصول تصوف و عرفان گسترش یافت. در این دوره، تصوف از سادگی و بی‌اعتنایی صرف به دنیا بیرون آمد و تعینات و قواعد خاصی پیدا کرد. حتی بعضی از اهل تصوف مانند جنید بغدادی در شیوه ریاضت به اعتدال گراییدند و از زهد افراطی و فقر و تهی‌دستی و ترک دنیا، تا اندازه‌ای دست کشیدند. از اینجا بود که جنبه علمی و نظری تصوف کم‌کم پا به میدان گذاشت و اثرات مکتوب صوفیه رواج پیدا کرد. آنان به دانش‌های مختلف روی آوردند و به جز قرآن کریم و تدوین احادیث، به ثبت اقوال بزرگان تصوف برای معارضه با مخالفان و نیز ارشاد و وعظ و آموزش مریدان خود، تعلیم و تعلم دیگر علوم را لازم شمردند.

می‌دانیم که کتب یونانی و سریانی و پهلوی، به ویژه آثار یونانیان از قرن دوم هجری قمری یعنی زمان هارون الرشید، به عربی ترجمه شد، و این ترجمه‌ها در قرن سوم به کمال خود رسید. مترجمان، همه دانش‌ها را به زبان عربی انتقال دادند. وقتی که دانش‌های بیگانه در جهان اسلام وارد شد، به ناچار بحث‌های علمی نیز در گرفت و این مباحث علمی و تجربی و عقلی و نظری، زمینه چالش‌های جدیدی را با مفاهیم و اصول دینی فراهم ساخت. فقیهان و متکلمان و فلاسفه در مقابل هم صف‌آرایی کردند، و در این میان صوفیه نیز در برابر هر سه دسته وارد میدان بحث و گفت‌وگو شد. همه این مسائل باعث شد تا اهل تصوف، دانش‌های لازم را فرا گیرند و حتی دانش‌اندوزی بر آنان واجب شد. از این‌رو بعدها کتب معتبر صوفیه مانند کشف‌المحجوب، رساله قشیریه، مرصادالعباد و مصباح‌الهدایه و ... باب‌های نخستین

خود را به تعریف علم و انواع آن اختصاص دادند. بدیهی است که آثار امام محمد غزالی نیز در این میان نقش بسیار مهمی داشت.

بنابراین در قرن سوم بسیاری از اهل ذوق و حکمت، عرفان و تصوف را به صورت علمی درآوردند که قابل تدریس و تعلیم باشد. خواجه عبدالله انصاری درباره ذوالنون مصری (متوفی ۲۴۵ ه.ق) می‌گوید: وی اولین کسی بود که اشارت را به عبارت درآورد و از این طریق سخن گفت. و چون جنید پدید آمد، در طبقه دیگر این علم را ترتیب داد و بسط کرد و کتب ساخت. و چون شبلی پدید آمد، این علم را بر سر منبر برد و آشکار کرد (تاریخ تصوف، ۵۲).

عطار نیشابوری در تذکرةالاولیاء می‌گوید: جنید دارای تصانیف عالی است. در اشارات و حقایق و معانی، اول کسی که علم اشارت را منتشر کرد، او بود و در چنین روزگار بارها دشمنان و حاسدان به کفر و زندقه او گواهی دادند (تذکرةالاولیاء، ۴۱۶). در این دوره علم حدیث که بعد از علوم قرآنی بسیار مورد توجه دانشمندان و بزرگان اهل تصوف بود، تدوین و بسیار کمال یافت. به‌طوری که شش کتاب معروف حدیث که به صحاح سته مشهورند، در همین قرن تألیف شد؛ که عبارتند از:

۱. جامع‌الصحیح تألیف امام محمد بن اسماعیل بخاری (متوفی ۲۵۶ ه.ق) ۲. صحیح ابوالحسن مسلم بن الحجاج النیشابوری (متوفی ۲۶۱ ه.ق) ۳. سنن ابن‌جامه (متوفی ۲۷۳ ه.ق) ۴. سنن ابی داوود (متوفی ۲۷۵ ه.ق) ۵. جامع ترمذی (متوفی ۲۷۹ ه.ق) ۶. سنن نسایی (متوفی ۳۰۳ ه.ق)

در قرن سوم، صوفیه به شکل یک فرقه و طبقه خاص اجتماعی درآمد و با آداب و رسوم و افکار و معتقدات ویژه‌ای مطرح شده‌اند. بعضی از آراء و عقاید آنان در این دوره جنجال-برانگیز بود، تا حدی که فقها و متشرعان را نسبت به اهل تصوف و عرفان بدبین ساخته و حکم به نفی و رد و حتا نابودی ایشان صادر کرده بودند.

یکی از عقاید افراطی آنان موضوع وحدت وجود بود که با عقیده فلوپتین حکیم یونانی (متوفی ۲۷۰ م) شباهت بسیار داشت. موضوع دیگر، فناء فی‌الله و بقاء بالله بود که بعضی‌ها آن را با وحدت وجود و اتحاد و حلول، هماهنگ و یکسان دانستند اما مهمترین مسئله‌ای که به بحث ما مربوط می‌شود و اختلاف نظر بسیاری را برانگیخته همان مفهوم ولایت و رابطه آن با نبوت و رسالت بود. از عرفا و متصوفه معروف قرن سوم می‌توان از ابوعبدالله حارث محاسبی (متوفی ۲۴۳ ه.ق) نام برد. عطار در تذکرةالاولیاء می‌گوید که ایشان از اولیاء وقت بود و در همه فنون مهارت داشت، به‌طوری که او در علوم مختلف، تصانیف و نوشته‌های

بسیار داشت که معروفترین آن کتاب "الرعايه حقوق الله" است (تذکره الاولیاء، ۲۱۷). یکی دیگر از عرفای قرن سوم، ذوالنون مصری (متوفی ۲۴۵ ه.ق) است که علم کیمیا می دانست. این ندیم هم در ألفهرست دو کتاب "الرکن الاکبر" و "الثقة فی الصنعة" در علم کیمیا را به وی نسبت می دهد.

صوفی معروف دیگر این دوره سیری سقظی است (متوفی ۲۵۷ ه.ق) که دایی جنید بغدادی و شاگرد معروف کَرخی است. بی شک ایشان درباره ولایت نظرانی داشته است اما مکتوب نیست. این مطلب را از این بابت می گویم که او شاگرد معروف کَرخی و ایشان نیز به احتمال زیاد شاگرد امام رضاء بوده است.

عارف دیگری که در این دوره می زیست ابویزید طیفور بن عیسی البسطامی معروف به **بایزید بسطامی** است (متوفی ۲۶۱ ه.ق) که عطار او را از بزرگترین عارفان و اهل تصوف می داند که رفتار و گفتارش در همه مردان راه حق تأثیر داشته است. بایزید، پس از اینکه از بسطام بیرون رفت، حدود سی سال در بادیة شام می گشت و ریاضت می کشید و در این راه صد و سیزده پیر را خدمت کرد و از همه فایده گرفت که یکی از آنان امام زاده محمد، فرزند امام صادق است. بر این اساس بایزید باید نسبت به مفهوم و مقام ولایت، عقیده خاصی داشته باشد، اما چون ایشان اهل نوشتن و مکتوب کردن نبود، لاجرم این نظر جز حدس و گمانی بیش نخواهد بود.

از محتشمان متصوفة این دوره، **سهل بن عبدالله تستری** (متوفی ۲۸۳ ه.ق) و شاگرد ذوالنون مصری و جنید بغدادی (متوفی ۲۹۷ ه.ق) است. حمید دارای کتب و رساله های مختلف است. عطار از قول جنید می گوید:

شیخ ما در اصول و فروع و بلاکشیدن، امیرالمؤمنین علی مرتضاست. اگر مرتضا یک سخن به کرامت نگفتی، اصحاب طریقت چه کردند؟ و این سخن آن است که از مرتضا سؤال کردند که خدای را به چه شناختی، گفت: بدان که مرا شناسا گودانید به خود که او را شبیه نیست و او را درنتوان یافت به هیچ وجهی، و او را قیاس نتوان کرد به هیچ خلقی. سبحان آن خدایی که او چنین است، و چنین نیست هیچ چیز از غیر او (تذکره الاولیاء، ص ۲۱۷ و رساله قشیریه ص ۵۱).

از این سخنان جنید می توان نتیجه گرفت که او به مولای متقیان علی بن ابی طالب و مقام ولایت ایشان ارادت خاصی داشته است چرا که عمل و عقیده او گواه این مطلب است.

از اکابر صوفیه در این دوره می توان از حسین بن منصور حلاج نام برد (تولد ۲۴۴. وفات ۳۰۹ ه.ق) او شاگرد سهل بن عبدالله تستری بود. حلاج دارای آثار فراوانی از جمله دیوان اشعار، طواسبین، بستان المعرفة، کتاب روایت، تفسیر قرآن، کتاب حکمات و ... است.

ماسینیون که در زندگی و اندیشه‌های حلاج تحقیق جامعی انجام داده سیر زندگی او را در کتابی به نام قوس زندگی حلاج شرح داده است. همچنین کتاب طواسین حلاج را روزبهان بقلی از عربی به فارسی ترجمه و شرح کرده، و آن را به چاپ رسانیده است. رونالد نیکلسون معتقد است، کتاب طواسین حلاج بیانگر نظریات او در باب ولایت و متکی بر تجارب شخصی اوست (تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا ص ۱۶۲).

در این دوره سه نفر از اهل تصوف و عرفان هستند که نامشان کمتر مطرح بوده اما از جهتی برای ما بسیار مهم و عبارتند از: ابوتراب نخشی، احمد خضرویه و یحیی بن معاذ رازی.

ابوتراب نخشی (متوفی ۲۴۶ ه.ق) از پیشروان و پایه‌گذاران اندیشه‌های ملامتیه است به گونه‌ای که ابوحنیف نیشابوری و حمدون قصار و ابوعثمان حیری، که همگی از مشایخ ملامتیه بوده‌اند تعالیم و آموزه‌های خود را از ابوتراب نخشی برگرفته‌اند. اندیشه ملامتیه در قرن سوم به وسیله این بزرگان نضج گرفت و در قرن ششم و هفتم هجری قمری به اوج خود رسید.

احمد خضرویه نیز از مردان بنام روزگار قرن سوم، هم‌عصر و هم‌دوره بایزید است، خواجه عبدالله انصاری در طبقات الصوفیه و عبدالرحمان بدوی در کتاب النور من کلمات ابی الطیفور، در ملاقات احمد خضرویه و بایزید بسطامی آورده‌اند: "وقتی احمد خضرویه نزد بایزید آمد، شیخ به او گفت چند سیاحت می‌کنی؟ احمد خضرویه گفت: آب چون در یک مکان بماند بوی گیرد. بایزید جواب داد: دریا باش تا بوی نگیری." این کلام ظاهراً اشاره به احوال بایزید دارد که زیاد مسافرت نمی‌کرد. ملاقات معروف دیگری از زن احمد خضرویه با بایزید بسطامی مطرح کرده‌اند به این شرح: "زن احمد خضرویه که ام‌علی نام داشت، روزی به شوهر خود گفت همه مبلغ کابین خویش را که هنگفت است به تو می‌بخشم به شرطی که مرا نزد بایزید ببری. احمد خضرویه او را نزد شیخ برد و وی در پیش شیخ صورت خویش گشاده داشت. احمد گفت: پیش بایزید صورت خویش می‌گشایی؟ زن گفت: از آنکه چون در وی می‌نگرم حظوظ نفسانی را از یاد می‌برم و باز چون در تو بنگرم به حظوظ نفس باز می‌گردم. وقتی احمد از نزد بایزید بیرون آمد، از شیخ درخواست تا وی را اندرز دهد، شیخ گفت: جوانمردی را از زن خویش بیاموز (طبقات الصوفیه ص ۱۲۴ و کتاب النور من کلمات ص ۷۷).

سومین، یحیی بن معاذ رازی است (متوفی ۲۵۸ ه.ق). او مرید محمد بن کرام سرسلسله فرقه کرامیه بود. می‌گویند یحیی معاذ به قدری در زهد دقت داشت که در تمام عمر مرتکب هیچ گناه کبیره‌ای نشد. او به قدری خوب وعظ می‌کرد که به یحیی واعظ معروف بود. احوال وی

در توکل و مسافرت‌هایش در بیابان که لازمه ترک کسب و میل به عزلت و انزوا بود تا حدی از ارتباط وی با تعالیم کرامیان حکایت دارد. از شاگردان معروف او /ابراهیم خواص و حکیم ترمذی بود. این سه نفر صوفی از این جهت اهمیت دارند که هرکدام به نوبه خود استاد فکری و طریقتی حکیم ترمذی هستند. از طرف دیگر، زاهد عارفی به نام *ابن ابی‌الحواری* قبل از حکیم ترمذی، در همین قرن نظریاتی در باب ولایت و مقام آن بازگو کرده که خشم فقها و متکلمین را برانگیخته بود. چنانکه او را متهم کردند که مقام ولایت را برتر از مقام نبو. می‌داند، و به این دلیل بر علیه او شوریدند (جستجو در تصوف ایران ص ۵۲).

حکیم ترمذی پایه‌گذار بحث نظری ولایت (متوفی ۲۹۶ ه.ق)

همه این آراء و نظریات موقعیتی را به وجود آورد تا ابو عبدالله محمد بن علی، ملقب به حکیم ترمذی یا به عرصه اندیشیدن در باب ولایت بگذارد. او نخستین صوفی‌ای است که در این خصوص به تفصیل سخن رانده است.

حکیم ترمذی همان کسی است که پیروانش به حکیمیان موسوم‌اند و هجویری در کشف‌المحجوب آنان را جزو ده گروه مقبول صوفیه و از محققان اهل سنت و جماعت می‌شمارد. هجویری بحث ولایت را اساس طریقه حکیم ترمذی می‌داند (کشف‌المحجوب ۲۶۵ به بعد) و شرح نسبتاً مفصلی از طریقه او ارائه می‌دهد. وی یک صوفی متفکر و عارف محدث است که برای اولین بار در تاریخ تصوف و عرفان به طور مستقل به بحث ولایت پرداخت و حاصل تأملات و آموخته‌های خود را از پیشینیان در کتابی بنام *ختم‌الولایه و علی‌الشرایع* یا *سیره‌الاولیاء* تألیف کرده است. او در خراسان بدنیا آمد و بیشتر عمر خود را نیز در همانجا گذارانیده و در نهایت در همانجا هم وفات یافت. تاریخ وفات او حدود ۲۹۶ ه.ق است.

از سرگذشت او اطلاع دقیقی در دست نیست هرچند رساله‌ای به نام *بدو الشان* از او موجود است که اگر چه خودنوشت درون حال اوست اما بیشتر مربوط است به احوال روحی و چگونگی ادراکات او. روایات عطار نیشابوری هم در مورد او بسیار مشوش است اما بنای آنان بر قصه و افسانه‌های رایج است نه مطالب تاریخی و علمی. در بین سایر مآخذ، پاره‌ای اطلاعات که از *رساله قشیریه*، *طبقات سَلَمی* و *کشف‌المحجوب* بدست می‌آید نیز مختصر است.

از *رساله بدو الشان* چنان برمی‌آید که وی از کودکی شوق عجیبی به تعلیم و تعلم داشت و اشتغال به درس و مطالعه حتا جای بازی و تفریح سنین کودکی وی را گرفت. او علم حدیث را نزد پدر خویش آموخت، سپس از مشایخ و بزرگان شهر بلخ علوم مختلف را فرا گرفت و

در همین دوران جوانی بود که با اهل تصوف خراسان آشنا شد. حکیم ترمذی به صحبت و همنشینی ابوتراب نخشبی، احمد خسرویه و یحیی بن معاذ رازی اهتمام جست.

در زندگی حکیم ترمذی دو حادثه عمده روی داد؛ یکی اخراج او از ترمذ به بلخ و دیگری مسافرت او به نیشابور. اخراج او از ترمذ در پی غوغایی بود که بر ضد وی راه افتاده بود. این شورش به سبب دیدگاه‌های او در باب ولایت بود. این حکیم به استناد حدیثی از پیامبر اکرم^ص نقل کرده بود: انبیاء و شهدا بر اولیاءالله غبطه می‌خورند. او به خاطر این سخن متهم شد که اولیاء را از انبیاء برتر می‌داند. ابوعبدالرحمان سلمی می‌گوید: آنان در فهم کلام حکیم ترمذی به خطا رفته‌اند. چرا که حکیم در کتاب‌های نوادر الاصول و معرفه‌الاسرار تأکید می‌کند که مقام انبیاء از مقام اولیاء برتر است. حتا می‌گوید: نبوت چهل و شش جزء دارد که مخصوص انبیاء است و اگر کسی دو یا سه جزء از آنان را داشته باشد از اولیاء می‌باشد که قوام دنیا به وجود آنان است (جستجو در تصوف ایران/ ص ۵۱).

در بلخ هم او را متهم کردند که در باب عشق الهی سخن می‌گوید. در نتیجه کار به آنجا کشید که حاکم بلخ از وی تعهد گرفت که دیگر در باب حُب سخن نگوید. و البته قضیه پس از چندی به خیر گذشت.

ابن عربی در مسأله ولایت از نظریات ختم‌الولایه حکیم ترمذی بسیار تأثیر گرفته است، تا جایی که بعضی از مسائل این کتاب را در فتوحات مکیه و در کتاب دیگری بنام "الجواب-المستقیم عما سأل عنها الترمذی الحکیم" پاسخ داده است. امام محمد غزالی در "احیاء العلوم" و ابن قیّم جوزی در کتاب الروح از نظریات ولایت حکیم ترمذی بسیار بهره برده‌اند. باری، آثار حکیم ترمذی در تصوف و عرفان و کلام تأثیر بسزایی داشته است. اینک چند فراز از نظریات او را در باب ولایت بازگو می‌کنیم:

در سوره مطففین (آیات ۱۸-۲۰) آمده است: چنین نیست که شما کافران پنداشتید، امروز نیکوکاران عالم با نامه اعمالشان در بهشت علیین می‌روند، و تو چگونه به حقیقت علیین آگاه توانی شد؟ کتابی است نوشته شده که نیکان را به مقام علیین بهشت برین می‌برند و مقربان درگاه حق به مشاهده آن مقام نایل می‌شوند. حکیم ترمذی می‌گوید:

علیین فضایی ملکوتی است که از آسمان هفتم تا عرش الهی گسترده است. آنجا منطقه-ای است که زبده اولیاءالله، معروف به احرار و گرام در آن ساکن هستند. بالاتر از اینها چهل‌تنان جای دارند. اینان همه اولیاءحق‌اند. و آن دسته از اولیاء هستند که هریک در مرتبه خاص خود به خدا می‌رسند. در مراتب خاص خود اقامت می‌گزینند و نسیم قرب را استشمام می‌کنند و از زندگی در ساحت توحید و خروج از رقیّت نفس، بهره‌مند

می‌گردند. آنان ملازم مراتب خود هستند و به هیچ کاری جز به آنچه به آنان اجازه داده شده اشتغال نمی‌ورزند، و اگر خداوند آنان را از مراتبشان برای انجام کاری بفرستد، از آنان حراست می‌کند. و ایشان آن اعمال را با هدایت و حراست خداوند به پایان می‌برند، آنگاه به مراتب خود باز می‌گردند (سیره الاولیاء، ص ۱۱۴).

حکیم ترمذی جایگاه اولیاء الله را در علیین می‌داند. او درباره علم اولیاء و انبیاء می‌گوید:

آنان با علم مخصوص خویش از تدبیر خداوند مطلع می‌گردند، و با همین علم است که به عبودیت او قیام می‌کنند. در واقع هر وقت که پرده از این نوع علم برای کسی برداشته شود، غیب اعلی بر او آشکار می‌گردد تا بدانجا که ملک‌الملک را ملاحظه می‌کند. و این بعد از آن رخ می‌دهد که وی درستکار، مهذب، فرهیخته، مصفا، طاهر و دارای وسعت نظر شده باشد. و لذا ولایت خداوند برای او به کمال می‌رسد و صلاحیت شرکت در مجلس اعلی از مجالس اولیاء را در محضر خداوند پیدا می‌کند. او اینک رودرو با خدا سخن می‌گوید و اجازه می‌یابد که بدون هیچ مانع و حجابی به مجالس خداوند وارد شود. سپس از نزد حق با ارجمندترین عطا باز می‌گردد و در روی زمین خداوند به عبودیت او قیام می‌کند (سیره الاولیاء، ص ۱۳۸).

حکیم ترمذی درباره مدعیان دروغین ولایت می‌گوید:

چه جرمی بالاتر از اینکه شخصی کلام اولیاء الله را حرف به حرف التقاط کند و از آنان حکایت بسازد؟ چنین کسی این حکایت را به گروهی عرضه می‌کند و بدین وسیله در برابر آنان خودنمایی می‌کند و راه را بر آنان گم می‌کند و سفر آنان را به سوی حق به فساد می‌کشانند. این شخص دانا به راه نیست و جز از قاطعان طریق ندارد و مقصود اولیاء الله و مقامات آنان را نمی‌داند. این بدان سبب است که وی به نفس خود مشغول است. او به ندای نفس فریبنده گوش می‌دهد و می‌کوشد تا این راه را از خلق خدا بیوشاند. پس او پیوسته در حال خودآرایی و خودنمایی است، زیرا می‌داند که این راه، کسب جاه در میان مردم است. بزرگترین مصائب او وقتی است که به عملی دست بزند که جاه و مقام او را نزد خلق کاهش دهد. او بنده نفس است و هیچگاه وقت خود را کاملاً به عبودیت حق مشغول نخواهد کرد (سیره الاولیاء، ص ۱۲۹).

حکیم ترمذی اولیاء الهی را به دو دسته تقسیم می‌کند: ۱. اولیاء حق الله. ۲. اولیاء الله.

اولیاء حق الله، کسانی هستند که در آنان انقلابی درونی پدید آمده است و از حالت غفلت به یقظه و آنگاه به توبه پایدار و مراقبه روی آورده و توجه خود را به حراست از جوارح هفت گانه (زبان، گوش، چشم، دست و پا، شکم و شرمگاه) و گزاردن فرایض و پاس‌داشت حدود آنان معطوف داشته‌اند و در عین حال خود را در خطری عظیم می‌بینند. به نظر ترمذی، این خطر از آن جهت اولیاء حق را تهدید می‌کند که هنوز درخت نفس را از ریشه برنکنده‌اند و فقط شاخه‌های آن را بریده‌اند و دیری نخواهد پایید که شاخه‌های جدید خواهد روید. از

این رو بر آن می‌شوند تا آن را ریشه‌کن کنند و نیز چون به دقت به درون خود می‌نگرند، آن را مشحون از شهوات و تمایلات مربوط به جوارح می‌یابند، لذا می‌کوشند تا لحظه‌ای از مراقبت، غفلت نورزند و خود را پاک کنند تا عطای حق را به صورت نسیم نیروبخش قرب، نصیب برند و توان خود را برای دور کردن شهوات از خود افزایش دهند و در مسیر قرب حق گام‌های بلندتری بردارند.

اولیاء حق، هنوز از پیچ‌های خطر خیز رهایی نیافته‌اند. خطری که در این هنگام آنان را تهدید می‌کند این است که خود را کامل مکمل بپندارند و به دستاورد خود در طریق سلوک شادمان گردند و با مردم درآمیزند و عطایای آنان را بپذیرند و از تزویر نفس غفلت ورزند و شیر خفته نفس بیرون جهد، تا ماهی نفس از تور سالک بیرون جسته و با شدت بیشتر در آب بپرد و خلاصه آنکه نفس، قوی‌تر و صعب‌تر بر او چیره شود. واقعیت این است که در این لغزشگاه پای بسیاری از سالکان لغزیده است، اما آن عده از اولیاء حق‌الله که احساس خطر کنند و از خدا توفیق بخواهند و در آن هنگام که حکمت‌ها در قلوبشان سر به جوشش بر می‌دارد و نفس، آنان را به آمیزش با خلق، تحریض می‌کند، استوار بایستند، خداوند آنان را تأیید خواهد کرد و تلاششان را به نهایت خواهد رساند.

از دیدگاه حکیم ترمذی، سالک در چنین هنگامی نباید خود را جز به فرایض مشغول دارد. او این وضعیت را مانند موقعیت کسی می‌داند که زمامدار مسلمان او را به مرکز فرا خوانده تا وی را خلعت بخشد، اما در طول مسیر، در مکانی سرسبز به ساختن قصری برای آن زمامدار بپردازد. بدیهی است در چنین هنگامی کار او نکوئیده خواهد بود و مورد خشم قرار خواهد گرفت. او می‌گوید:

اولیاء الله کسانی هستند که نسیم قرب را استشمام کرده و از زندگی در ساحت توحید و بیرون آمدن از بردگی و رقیت نفس برخوردار شده‌اند و به هیچ کاری جز آنچه مجازند اشتغال نمی‌ورزند و در حفظ و حراست حضرت حق به سر می‌برند و اعمال خود را به پایان می‌رسانند و ملازم مرتبه خود مهدب، پاکیزه، طیب، مَرْتَبی و اعتلایافته هستند.

حکیم ترمذی مدعیان دروغین ولایت را در وادی حیرت سرگردان و کلمات اولیاء الله را لقلقه زبان آنان می‌داند و برای آنکه مدعی راستین ولایت از مدعی دروغین باز شناخته شود، یکصد و پنجاه پرسش درباره اسرار انبیاء و اولیاء و مقامات و منازل آنان مطرح می‌کند و مدعی است تنها کسی می‌تواند از این آزمون روسفید بیرون آید که از علم خاص اولیاء و انبیاء برخوردار باشد. بعضی از این پرسش‌ها عبارتند از:

۱- مقامات اهل منظر کجاست؟

- چه کسی مستحق خاتم الاولیاء است، آنگونه که حضرت محمد^ص مستحق خاتم الانبیاء بود؟
- مقام رسولان نسبت به مقام انبیاء در کجا قرار دارد؟
- مقام انبیاء نسبت به مقام اولیاء کجاست؟
- هر رسولی چه حظی از خدای خود دارد؟
- بهره اولیاء از اسماء الهی چیست؟
- چگونه بعضی از انبیاء بر انبیاء دیگر برتری داشتند؟
- چگونه بعضی اولیاء نسبت به اولیاء دیگر برتری داشتند؟
- سبب علم تقدیر الهی که از رسولان و اولیاء پنهان می ماند چیست؟
- عقل اکبر چیست که خداوند آن عقول را بین همه خلق تقسیم کرده است؟
- عطایای اولیاء الهی از کجا می آید؟
- عطایای الهی پیامبران از کجا می آید؟
- مراتب اولیاء و انبیاء در روز ملاقات چگونه خواهد بود؟
- انبیاء چه حظهایی از نظر کردن به خداوند خواهند برد؟
- اولیاء حق چه حظهایی از نظر کردن به خداوند خواهند برد؟
- حظ اولیاء الله در دیدن خداوند در روز قیامت چگونه است؟
- حضرت محمد^ص بر چه کسانی عطایای خداوند را بخش کرد؟
- آرامش خاطر انبیاء و اولیاء چیست؟
- شراب محبت خداوند که عده ای را مست می کند چیست؟
- چند بار در روز خداوند به اولیاء نظر می کند؟
- وقتی که به آنان نظر می کند، به چه چیز آنان می نگرد؟
- چند بار در طول روز خداوند به خواص خود اقبال می کند؟
- بودن خداوند به صورت معیت با خلق و اصفیا چگونه است؟
- معنای این گفته پیامبر چیست؟ دوازده نبی تمنا دارند که از امت من باشند.
- تأویل این قول موسی^ع چیست؟ به راستی خدای را بندگانی است که پیامبر نیستند، اما پیامبران به مقام و قرب آنان به خداوند غبطه می خورند.
- تأویل این قول خداوند چیست؟ السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته.
- تأویل این سخن محمد^ص چیست؟ خاندان من امان امت من هستند.

– تاویل این گفته پیامبر اسلام ص مبنی بر آل محمد و القائم الحجه چیست؟

– او بر چه مبنایی با خلق سخن می‌گوید تا حجت حق را بر آنان عرضه کند؟

این سؤالات قسمتی از پرسش‌های حکیم ترمذی است که خود به تعدادی از آنان پاسخ می‌گوید و ما به دلیل طولانی شدن کلام از آوردن آنان در این نوشتار خودداری می‌کنیم. ترمذی سپس به بحث مفصلی راجع به علم انبیاء و اولیاء می‌پردازد و معتقد است:

انبیاء و اولیاء از طریق علم خاص خود از تدابیر خداوند آگاه می‌شوند و به عبودیت او قیام می‌کنند. هر کس به این علم دست یافته باشد، عالم غیب اعلیٰ بر او آشکار می‌گردد تا آن که به بالاترین قلمرو نور الهی راه می‌یابد و در ولایت به کمال رسیده و صلاحیت شرکت در مجلس اعلای اولیاء در محضر خدای متعال را پیدا می‌کند؛ اما مدعی دروغین ولایت از این علم بی‌بهره است و با ورود به عرصه ولایت، جویبار زلال ولایت را تیره می‌سازد و سخن اولیاء را با سخن غیر آنان درهم می‌آمیزد و حکایت‌ها می‌سازد. هر دو دسته از اولیاء الهی، عهده‌دار امر خداوند از سر صدق هستند و خداوند نیز امور آنان را بر عهده می‌گیرد و آنان را از اظهارات نفس بیرون آورده، به قلمرو نور قرب خود وارد می‌سازد. (سیره اولیاء، ص ۱۱۶-۱۴۴)

نکته مهم این است که محی‌الدین عربی پرسش‌های حکیم ترمذی را در باب ولایت در جلد دوم فتوحات مکیه آورده و به آنان پاسخ داده است و پیش از طرح پرسش‌ها و پاسخ‌ها یادآور شده که این پرسش‌ها برای بازشناسی مدعیان دروغین ولایت از مدعیان راستین، مطرح شده است.

حکیم ترمذی در بررسی مفهوم ولایت، طبقات اولیاء را مطرح می‌کند و سپس ویژگی و جایگاه اولیاء الله را در عالم هستی معین و مشخص می‌کند، تا جایی که او را امین خداوند قلمداد می‌کند، زیرا خداوند با او گفت‌وگوهای محرمانه دارد. بعد او به تفاوت درجات اولیاء الله به ویژه تفاوت بین ولی حق الله و ولی الله می‌پردازد و برای آنان ده خصلت می‌شمارد.

او در پرسش یکی از شاگردانش، رابطه قلب را با مقامات اولیاء الله توضیح می‌دهد و در جای دیگر تفاوت انبیاء و اولیاء را بازگو می‌کند و سپس از حقیقت محمدیه گفت‌وگو به میان می‌آورد و بحث مفصلی نسبت به پیامبر اسلام ص به انجام می‌رساند و در نهایت می‌گوید، محمد ص شفیع پیامبران و اولیاء دیگر می‌شود. پس از آن بحث ختم ولایت را مطرح می‌کند و موضوع ابدال را پیش می‌کشد که تعداد آنان را چهل نفر می‌داند. بعد از بیان مراتب و مقامات اولیاء، بحث نظریه علم انبیاء و اولیاء را به‌طور مفصل پیش می‌کشد و نتیجه‌گیری‌های بسیار مهمی می‌کند.

پس از حکیم ترمذی، مسئله ولایت به عنوان یک بحث اصلی و ریشه‌ای در میان اهل تصوف و عرفان، جا باز می‌کند، و زمینه مباحث مهمی چون نسبت ولایت با نبوت و رسالت، اوصاف ولی، مراتب اولیاء الله و کرامت آنان و ... در متون و آثار صوفیه فراهم می‌گردد. بدون شک اغلب اندیشه‌ها و تفکرات بعدی در این زمینه تحت تأثیر نظریات مهم حکیم ترمذی قرار می‌گیرد که اوج آن در آثار محی‌الدین عربی به بار می‌نشیند.

بعد از حکیم ترمذی تا آمدن محی‌الدین عربی، آثار تعلیمی صوفیه بیشتر جنبه عملی داشته است تا نظری؛ به همین دلیل، مفهوم ولایت در بحث نظری حکیم ترمذی به مسئله وجود شیخ یا پیر و ضرورت دستگیری او از مریدان کشیده می‌شود. بحث ولایت را پس از حکیم ترمذی و بر اساس متون تعلیمی صوفیه می‌توان به طور اجمال بدین صورت پی گرفت.

ابونصر سراج طوسی، (متوفی ۳۷۸ ه.ق)

ایشان صاحب کتاب *اللمع فی التصوف* است. این کتاب از مقدم‌ترین و مهم‌ترین آثار صوفیه به‌شمار می‌رود که در چهارده فصل نگاشته شده است. او در کتاب دوازدهم - که از شش باب تشکیل شده است - در اثبات کرامت و علامت صحت آنان نزد عارفان بلندپایه و اولیاء الهی بحث مفیدی را ارائه می‌دهد. در باب اول به ذکر کسانی می‌پردازد که از کرامت برخوردار بوده‌اند. در باب دوم دلیل منکرین کرامت اولیاء الله را می‌آورد و سپس به تفاوت بین اولیاء و انبیاء می‌پردازد. در باب سوم شیوه اثبات کرامات اولیاء را مطرح می‌کند و دیدگاه کسانی که این کرامات را جز برای پیامبران نمی‌پذیرند بازگو می‌کند. در باب چهارم به ذکر مقامات اولیاء می‌پردازد و علت مستور نگهداشتن کرامات را از جانب اولیاء الله بیان می‌دارد. در باب بیست و یکم از کتاب چهاردهم درباره کسانی توضیح می‌دهد که در فهم رابطه نبوت و ولایت به خطا رفته‌اند. سراج طوسی در این باره می‌گوید:

کسانی که ولایت را بر نبوت برتری داده‌اند، به ضلالت افتاده‌اند، چون بنیاد خطای خود را بر قصه موسی و خضر در قرآن قرار داده‌اند. ولایت، روشنی خود را از انوار نبوت می‌گیرد.
(اللمع فی التصوف/ ص ۲۴۹ - ۲۵۰ و ۲۴۰)

ابوطالب مکی (متوفی ۳۸۶ ه.ق)

ایشان صاحب کتاب *قوت القلوب* است. او در این کتاب سعی وافری دارد تا طریق مرید را در معامله محبوب، به مقام توحید برساند. سعی او در این است که احکام سنت و شریعت را برای طی مدارج سلوک دسته‌بندی کرده و از ابتدا سالک را برای مراقبه‌های اصولی و طی

منازل خودسازی و تزکیه آماده سازد. ابوطالب مکی هر چند که در این کتاب بحث از ولیّ و مقام ولایت نکرده است اما به زعم او گذر از این مراحل بدون دستگیری پیری وارسته ممکن نیست. به هر حال این کتاب از مهم‌ترین کتاب‌های تعلیمی قرن چهارم به حساب می‌آید (قوت القلوب).

ابوبکر بن ابراهیم بخاری کلاباذی (متوفی ۳۹۵ ه.ق)

ایشان صاحب کتاب *التعرف لمذهب التصوف* است. این کتاب، هفتاد و پنج باب دارد که مؤلف در باب بیست و ششم، دربارهٔ اولیاءالله و کرامات آنان معتقد است.

هرکسی که کرامات اولیاءالله و مقام آنان را انکار کند، در حقیقت دعوت انبیاء و مقام معنوی‌شان را انکار کرده است. ولیّ صادق هیچگاه دعوی پیامبری نکند و دروغ و باطل از وی سر نزند و خلق را به راه راست خواند. ولیّ صادق همان چیزی را می‌گوید که پیامبر می‌گوید. کرامات در اولیاءالله باعث می‌شود که آنان خضوع بیشتری نسبت به حضرت حق روا دارند و ترس و تواضع آنان بیشتر شود و خدمت به خلق زیاد گردد و در نهایت شکر حق تعالی را به جای آورند که این کرامات به ایشان داده شده است (کتاب تعرف/ص ۲۴۴).

ایشان نمونه‌هایی از کرامات اولیاءالله را نیز ذکر کرده است.

شیخ ابوالحسن خرقانی (۴۲۵-۳۵۲ ه.ق)

وی صاحب کتاب *نورالعلوم* است. در این کتاب عبارت‌های موجز و کوتاهی در ده باب آورده شد. است. مولانا در دفتر چهارم مثنوی حکایتی تحت عنوان *مژده دادن ابویرید از زادن ابوالحسن خرقانی* آورده است. در دفتر ششم مثنوی نیز حکایت مرید شیخ ابوالحسن خرقانی به نظم کشیده و این نشان می‌دهد که مولانا توجه خاصی به ایشان داشته است. شیخ ابوالحسن خرقانی دربارهٔ اولیاءالله می‌گوید:

آنچه در اندرون پوست اولیاء بود، اگرچند ذره‌ای میان دو لب و دندان او بیاید همهٔ خلائق آسمان و زمین در فزع افتند. و گفت خدای، ابر پشت زمین بنده‌ای است که به شب تاریک در خانه‌ای تاریک خفته بود و لحاف در سر کشیده پس ستارهٔ آسمان می‌بیند که در آسمان می‌گردد و ماه را همچنین و طاعت و معصیت خلائق می‌بیند که به آسمان می‌برند، و می‌بینند که روزی خلقان از آسمان به زمین می‌آید. و ملائکه را می‌بیند که از آسمان به زمین و از زمین به آسمان می‌روند. و گفت خدای تعالی به اولیاء خویش لطف کرد، و لطف خدا چون مکر خدا بود (نورالعلوم/باب دهم).

شیخ ابوسعید ابی‌الخیر: (۲۴۰-۳۵۷ ه.ق)

معروف به پیر میهنه از اکابر مشایخ قرن پنجم بود. کتاب *اسرار التوحید* که یکی از نوادگان ابوسعید بنام محمد بن منور آن را در مقامات این عارف بزرگ نوشته در باب مقام ولایت و ولی از قول ایشان آورده است:

مشایخ این طایفه هزار و یک مقام تعیین کرده‌اند و شرح آن طول و عرضی دارد و مقصود ما آن است که انبیاء به اظهار معجزات مأمورند و اولیاء به کتمان کرامات مأمور. پس به سبب این مقدمات مجاهدات و ریاضات و کرامات او بیشتر پوشیده بوده است و هیچ‌کس را بر آن مطلع نیست (اسرار التوحید/ جلد ۱/ ص ۴-۲۵۳).

و یا در جای دیگر می‌گوید:

بایزید را گفته که تو می‌گویی کسی به سفر شود برای خدا شود، او بازوست. چرا می‌شود که هم بر جای مقصود حاصل می‌شود. گفت: زمین‌ها باشد که به حق تعالی بنالد که بار خدایا ولی‌ای از اولیاء خود به من بنمای و ما را چشم به آمدن دوستی منور گردان. حق- تعالی ایشان را سفر در پیش نهد تا مقصود آن بقعه حاصل شود (اسرار التوحید/ جلد ۱/ ص ۴-۲۵۳).

لازم به ذکر است که مولانا در دفتر بیجم مثنوی در حکایت "آن مجاهد که از همیان سیم هر روز یک درم در خندق انداختی" از ابوسعید در یک بیت، آن هم به تمثیل یاد می‌کند:

گر به هر خونریزی گشتی شهید کافری گشته. بدی هم ابوسعید

ابوالحسن علی بن عثمان هجویری (متوفی ۴۵۶ ه.ق).

وی مؤلف کتاب *کشف‌المحجوب* در جواب سؤالات عرفانی و جگمی ابوسعید هجویری نگاشته شده است که در آن حقیقت طریقت و مقامات صوفیه و رموز و اشارات آنان و احوال مشایخ قوم را مطرح کرده است. او در این کتاب بابی دارد به نام "الکلام فی اثبات الولاية" که در آن از ابعاد گوناگون ولایت سخن گفته است. از نظر ایشان، ولایت قاعده و اساس تصوف است و معرفت جمله بر ولایت و اثبات آن است و همه مشایخ در حکم اثبات آن موافق و همداستان هستند. سپس هجویری معانی مختلف ولایت را مطرح می‌کند و می‌گوید:

از جمله آثار و برکات ولایت این است که اولیاء حق به دوستی او مخصوص گردیده‌اند و فقط او را دوست می‌دارند و از خلق روی بر می‌تابند. تا هم خدا ولی آنان باشد و هم آنان اولیاء حق. ولایت اولیاء یکسان نیست، بلکه درجات گوناگون دارد. ولایت برخی در این

حد است که در طاعت حق قرار دارند و از مخالفتش می‌پرهیزند. ولایت عده‌ای دیگر به درجه‌ای است که دعایش مستجاب و انفاشش مقبول است. ولی اهل حال و دارای خصوصیات است که آیات حق و حجت صدق پیامبر به شمار می‌رود. به برکت آنان باران از آسمان می‌بارد، و به صفای حالشان نباتات از زمین می‌رویند و مسلمانان به همت آنان بر کافران نصرت می‌یابند (کشف المحجوب/ص ۲۶۵ به بعد).

هجویری معتقد است که ولی نسبت به ولایت خود آگاهی دارد. او ادعای مخالفان را مردود می‌شمارد و حقیقت ولایت را با کرامات مقرون؛ و سخن معتزله را در این باره بی‌اساس می‌داند. او پس از بحث ولایت، موارد مستوفایی را درباره کرامت اولیاء مطرح می‌کند.

عبدلکریم بن هوازن قشیری (۴۶ - ۳۷۴ ق.ه)

او صاحب کتاب *رساله قشیری* است. این اثر از مهم‌ترین و معتبرترین کتب علمی صوفیه به شمار می‌رود. قشیری این کتاب را به مناسبت ظهور فساد در طریقت تصوف و انحراف صوفی‌نمایان از سنن و آداب آن تألیف کرد. این کتاب در دو فصل و مجموعاً در پنجاه و چهار باب، تقسیم‌بندی شده است. وی در باب سی‌ونهم بحث مفصلی راجع به ولایت انجام داده است. قشیری دو معنا برای ولایت قائل شده است:

۱. آنکه حق تعالی متولی کار او باشد. چنانکه در قرآن از این معنا خبر داده است. "و هو یتولی الصالحین" خداوند ولی خود را یک لحظه به خویش وانمی‌گذارد و او را همواره در حمایت و رعایت خود می‌دارد.

۲. آنکه بنده همواره به عبادت و طاعت حق تعالی قیام نماید و طاعت او با هیچ معصیتی آمیخته نگردد. از نظر قشیری، برای تحقق ولایت هر دو صفت ضرورت دارد. "ولی" کسی است که بر همه حقوق حق تعالی به طور کامل قیام و اقدام کند و در نیک و بد همواره خدا نگهدار او باشد. از جمله شرایط ولی این است که محفوظ باشد. چنانکه از جمله شرایط نبی این است که معصوم باشد.

به نظر قشیری کسی که عملکرد او مورد اعتراض شریعت باشد، مفتون و مغرور است و نمی‌تواند ولی یا نبی باشد. ولی، امین اسرار الهی است و کسی که حتا یکی از آداب شرع را رعایت نکند، شایسته ولایت نیست. قشیری در بحث ولایت سؤالی مطرح می‌کند و می‌گوید: آیا ولی از وجود ولایت خود می‌تواند و یا شایسته است که آگاه باشد؟ برخی گفته‌اند که روا نیست، زیرا کسی که نداند ولی است در خود به چشم حقارت می‌نگرد؛ و اگر کرامتی از او صادر شود، بیم آن دارد که مکر و فتنه و آزمون باشد. گروهی دیگر می‌گویند، شایسته است

ولّی از ولایت خود آگاه باشد؛ اگرچه این آگاهی را شرط ولایت ندانسته‌اند. قشیری برخی از ویژگی‌های اولیاء الله را شامل موارد ذیل می‌داند:

۱. در هیچ چیز دنیا رغبت نکند.
 ۲. به نعیم آخرت دل نبندد.
 ۳. با تمام وجود به خدا روی آورد.
 ۴. لباس آنس با حق تن کند.
 ۵. جز خدا را نبیند.
 ۶. افعال او همواره موافق شریعت باشد.
 ۷. فانی فی الله و باقی بالله باشد.
- وقتی خدای سبحان بخواهد کسی را به مقام منبع ولایت نایل گرداند، درب ذکر خود را به روی او می‌گشاید و او را به محفل آنس خود بار می‌دهد و بر گرسی توحید می‌نشانند، و حجاب‌ها را از برابر او بر می‌دارد و جلال و عظمت خود را بدو می‌نمایاند. ولّی خدا هیچ خوفی ندارد زیرا خوف زائیده فروماندن مکروهی است در فرجام کار (رساله قشیریه ص ۳۲۶ به بعد).
- قشیری در باب پنجاه و سوم و پنجاه و چهارم نیز در اثبات کرامات اولیاء الله و خواب آنان مطالبی آورده است.

خواجه عبدالله انصاری هروی (۴۸۱ - ۳۹۶ ه.ق)

ملقب به شیخ الاسلام، صاحب کتاب‌های منازل السائرین، صد میدان و طبقات الصوفیه و... است. میدان هفتاد و هشتم از کتاب صد میدان، درباره ولایت است. خواجه عبدالله در این باره می‌گوید:

از میدان حقیقت میدان ولایت زاید. ایشان که اهل این طبقه‌اند اولیاء الله و اوتاد در میان ایشان به قول خدای تعالی "الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لاهم یحزنون" و اولیاء را سه نشان است: ۱. سلامت دل ۲. سخاوت نفس ۳. نصیحت خلق.

سلامت دل رستگی از سه چیز است: گله از حق، جنگ با خلق و بستن با خود.

سخاوت نفس را سه نشان است: دست برداشتن از آنچه خود خواهی. و به دل باز شدن از آنچه خلق در آنند، و منتظر نبودن چیزی بیش از دنیا.

نصیحت خلق را سه نشان است: نکوکاران را یاری دادن، بر بدکاران بخشودن، و همه را نیک اخلاقی نیکودلی است و جوانمردی و کم‌آزاری.

ابوحامد محمد غزالی طوسی (۵۰۵-۴۵۰ ه.ق)

وی صاحب کتاب‌های *احیاء العلوم* و *کیمیای سعادت* در سلوک اخلاقی است. غزالی از دانشمندان و فلاسفه معروف قرن پنجم است. او در سی‌ونه سالگی دچار تحولی عظیم شده و همه چیز را رها کرد و به تصوف گرایید. معروف‌ترین اثر فارسی او *کیمیای سعادت* است. غزالی در ابتدای این کتاب آورده است:

نبوت و ولایت یکی از درجات شرف دل آدمی است. حاصل آن سه خاصیت است: یکی، آنچه عموم خلق را در خواب کشف شود، وی را در بیداری کشف افتد. دوم، آنکه نفس عموم خلق جز در تن ایشان اثر نکند، و نفس وی در اجسامی که خارج از تن وی است اثر کند، بر طریقی که صلاح خلق در آن باشد، یا فسادی نبود در آن. سوم، آنکه آنچه از علوم که عموم خلق را به تعلیم حاصل شود، وی را بی‌تعلیم از باطن خویش حاصل شود. هر که را این سه خاصیت جمع بود، وی از پیغمبران بزرگ باشد یا از اولیاء بزرگ. و کمال رسول ما صلی‌الله‌علیه‌وسلم بدان بود که وی را هر سه خاصیت بغایت کمال بود. و ایزد سبحانه تعالی چون خواست که خلق را به نبوت وی راه دهد، تا متابعت وی کنند و راه سعادت در وی بیاموزند، از این سه خاصیت نمودگاری هرکسی را بداد: "خواب" نمودار یک خاصیت است، و "فراسط راست" نمودار آن دیگر، و "خاطر راست" در علوم، نمودگار آن دیگر. مقصود آنان است که بیرون از این سه خاصیت انبیاء و اولیاء را خاصیت‌ها باشد که ما را از آن خبر نیست که یا ما نمودگار آن نیست. و عجب مدار که انبیاء و اولیاء را صفتی باشد که دیگران را از آن هیچ خبر نباشد. و ایشان را از آن لذت‌ها و حالت‌های شریف یابند که می‌بینی. کسی که وی را ذوق شعر نیست بدان سبب لذت سماع وزن نیابد. و اگر کسی خواهد که وی را معنا آن تفهیم کند نتواند، که وی از جنس آن خبر ندارد (کیمیای سعادت/ص ۲۷ به بعد).

عین‌القضاة همدانی (۵۲۵-۴۹۲ ه.ق)

از شاگردان و مریدان احمد غزالی بود. این صوفی و عارف شیفته و کامل؛ عاشق حق و دوستدار معشوق حقیقی و طالب شهادت و اتصال به حق بود. مهم‌ترین کتاب‌های او به فارسی تمهیدات و نامه‌ها می‌باشد. در تمهیدات راجع به اولیاء این چنین آورده است:

اولیاء را این سه خاصیت که کرامات خوانند و فتوح و واقعه، اول حالت ایشان است. و اگر ولی‌ای و صاحب سلوک در این سه خاصیت متوقف شود و ساکن ماند، بیم آن باشد که از قربت بیفتد و حجاب راه او شود. باید که ولی از این خاصیت‌ها بگذرد. و از قربت تا رسالت چندان است که از ارض تا ثری (تمهیدات/ص ۴۶).

ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی (۵۴۵-۴۷۳ ه.ق)

حکیم و عارف مشهور قرن ششم. او با اینکه در غزنین بدنیا آمده بود اما سال‌های بسیاری را در بلخ - محل زادگاه مولوی - و سرخس و هرات و نیشابور و خراسان گذرانید و از آنجا راهی مکه شد و به سیر و سلوک و توجه باطن پرداخت. غالب تذکره‌نویسان، سنایی را شیعی مذهب دانسته‌اند. در آثار او مدح و اظهار محبت دوستی به حضرت علی و خاندان ایشان و تعریض مخالفان آن حضرت آمده است. اگرچه در حدیقه الحقیقه، خلفای راشدین را نیز مدح کرده است. سنایی نخستین شاعری است که شعر عرفانی سروده، به‌طوری که شعرای پس از او همه تحت تأثیر مضامین عارفانه او قرار دارند. از مهم‌ترین آثار او دیوان شعر و مثنوی حدیقه الحقیقه (الهی‌نامه) است که این اثر الهام‌بخش و محرک مولانا جلال‌الدین در سرودن مثنوی معنوی بوده است. سنایی در بیان عقاید و تعالیم و حالات خویش به ذکر قصص و تمثیلاتی پرداخت و حکایاتی از احوال و مقامات عرفای قبل از خود نقل کرد که مولانا را شیفته روش گفتاری خود کرد؛ به‌طوری که مولانا گفت:

عطار روح بود و سنایی دو چشم و ما از پی عطار و سنایی آمده‌ایم

در مثنوی معنوی، مولانا چند بار از او به عنوان حکیم الهی نام می‌برد. بسیاری از ویژگی‌های اولیاء الله در خلال قصص و حکایات مختلف در مثنوی‌های سنایی همچون حدیقه الحقیقه، سیرالعباد الی‌المعاد، عشق‌نامه و عقل‌نامه آورده شده که مولانا را تحت تأثیر شگرف خود قرار داده است.

شیخ ابو محمد روزبهان بقلی شیرازی (۶۰۶-۵۵۲ ه.ق)

وی به دلیل کثرت وجد و جذبات و شرح شطحیات به شیخ شطاح معروف گشته است. او در میان آثارش، کتابی به نام کشف‌الاسرار و مکاشفات‌الانوار دارد که در آن درباره اولیاء الله، ولایت و ویژگی‌های آن گفت‌وگو کرده است. از منظر وی کشف، نوع خاصی از مشاهده و دریافت عرفانی است که از ویژگی‌های اولیاء الله است. این مشاهده معرفتی است که از الهام و مکاشفه حاصل شده که به وسیله اولیاء الله نور مقدس الهی آشکار می‌شود. هر کس به مکاشفات صدیقین ایمان نیاورد، به آیات انبیاء و مرسلین هم ایمان نیاورده است. برای اینکه، همانا دریای ولایت و نبوت هر کدام در دیگری داخل می‌شود. روزبهان بقلی به قدری

در رؤیت انکشاف روحانی فرو می‌رود که می‌گوید: در آن رؤیت جمیع انبیاء و ملائکه و اولیاءالله را مشاهده کردم و سپس مرا به وادی ولایت تشریف دادند. در حقیقت شرح شطحیات او، تفسیر مکاشفات و اسرار باطنی خویش است و این کشف نوع خاصی از مشاهده و دریافت عرفانی است که از ویژگی‌های اولیاءالله گفت‌وگو می‌کند.

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری (۶۱۸-۵۴۰ه.ق)

از شاعران و عارفان بزرگ قرن ششم و هفتم هجری است. او در قصیده‌ای، خود را مستفید از روحانیت شیخ ابوسعید ابوالخیر می‌داند و معتقد است که هرچه دارد از اوست. عطار با اینکه در علوم عقلی و برهانی تبحر داشته است، اما استدلال علمی و فلسفی را انکار می‌کند. بنا بر گفتار جامی در نفحات الانس (صفحه ۵۹۹) و دولت‌شاه در تذکره‌الشعرا (صفحه ۱۴۵) مولانا با پدر خود از بلخ مسافرت کرد و در نیشابور با عطار ملاقات کرد. و عطار نسخه‌ای از اسرار نامه خود را به جلال‌الدین که در آن موقع حدوداً دوازده سال داشت هدیه کرده و به پدر او گفته است: زود باشد که این پسر آتش در سوختگان عالم زند. مولانا جلال‌الدین همواره با احترام تمام در آثار خود از عطار یاد می‌کند، و او را می‌ستاید و حتا در مثنوی خود بسیاری از مضمون حکایات عطار اقتباس کرده است. عطار با اینکه در ظاهر مذهب اهل سنت داشت، اما از حضرت علی^ع با خلوص و اعتقاد و اقرار به ولایت ایشان، تعریف می‌کند و فضایل آن امام همام را سخت ستایش می‌کند و همین ستایش‌ها و احترام بی‌حد، سبب شده است که قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین (جلد دوم ص ۹۹) عطار را شیعه به شمار بیاورد. عطار ده اثر دارد که یکی منثور و بقیه منظوم است. کتاب منثور او تذکره‌الاولیاء و منظومه‌های او شامل: الهی‌نامه، اسرارنامه، خسرونامه، مصیبت‌نامه، منطق‌الطیر، دیوان قصاید و غزلیات و ... می‌شود که بی‌شک مولانا بسیار زیاد تحت تأثیر افکار و اندیشه‌های او به‌ویژه در زمینه شناخت و ویژگی‌های اولیاءالله قرار گرفته است. عطار در آثارش مسئله پیر و ضرورت داشتن استادی خبیر را در راه سلوک مطرح کرده است. این پیر در حقیقت همان ولی‌ای است که تصرف ولایت‌گونه بر مرید دارد. و مولانا خوب به این مسئله توجه داشته است.

شهاب الدین ابوحفص سهروردی (۶۳۲ - ۵۳۹ ه.ق)

از مشایخ بزرگ اهل تصوف و صاحب کتاب *عوارف المعارف* است. سعدی شیرازی در طریق تصوف مرید او شده بود و در کتاب بوستان به این ارادت اشاره کرده است.

مرا شیخ دانای مرشد شهاب دو اندرز فرمود بر روی آب
یکی آنکه در جمع بدبین مباش دگر آنکه در نفس، خودبین مباش

کتاب *عوارف المعارف* مشتمل بر شصت و سه باب در شرح آداب و عقاید و رسوم صوفیان است که با احکام شرع تطبیق داده است. در باب دهم این کتاب، در بیان رقبت شیخی و مقتدایی گشت و گوی مختصری انجام داده است که در آن از ابدال و اولیاء الله سخن به میان آورده و مقام شیخ و ویژگی‌های او را بدین صورت بازگو کرده است: کسانی هستند که در زمین به اقامت شرایط نصیحت، به اقصای جد و جهد، گفتن و عواطف ایزدی به دوستان، منور شدن نور محبت در خلوت خانه ایشان، خشیت و رهبانیت شعار ایشان، سعی در مأمورات، گرفتن عنان جذبات شهوات، محبوبان مراد (*عوارف المعارف* ص ۴۳-۴۲).

محمد بن علی ابن فارض مصری (۶۳۲ - ۵۷۶ ه.ق)

وی صاحب قصیده تائیه و خمریه است. این شاعر مبانی عرفانی را به صورت نظم در آورده و مراحل سلوک را با ترتیب خاصی بیان کرده است. از خصوصیات قصیده تائیه این است که به هیچ وجه از مبانی عرفان انحراف نجسته؛ پریمان‌گویی، تکرار و تفصیل و یا اختصار و اجمال در آن راه ندارد. ابن فارض از جمله عارفانی است که علاوه بر عرفان عملی و فرو رفتن در زهد و تقوا و سلوک، طریق مجاهدت، در عرفان نظری نیز احاطه و تبحر قابل توجهی داشته و به اقوال و عقاید تمام عرفای قبل از خود احاطه داشته است. از معاصرین ابن فارض که با او ملاقات و مصاحبت داشته‌اند؛ می‌توان شیخ شهاب‌الدین ابوحفص سهروردی، محی‌الدین عربی و بزرگترین شاگرد او، صدرالدین قونوی را نام برد.

قصیده تائیه سرشار از مباحث نظری ولایت و مقام ولیّ می‌باشد، و مفاهیمی چون مقام ولایت و تلوین، مقام ولایت و تمکین، ولایت و نبوت، ولایت تکوینی و تشریعی، ولایت خاصه محمدیه، ولایت شمسیه، ولایت قمریه، ولایت تامه الهی، ولایت مطلقه محمدیه، ولایت نجمیه، ولایت مهدویه، ولیّ، اولیاء صاحب تصرف، اولیاء محقق، ولیّ مراقب و ده‌ها تقسیم‌بندی و تعریف دیگر آورده شده است. برای مثال:

يَرَوُهُ اجْتَنَّا قُرْبَ لِقَرَبِ الْاِخْوَةِ
لَهُمْ صُورُهُ قَاعَجَبَ لِحَضَرِهِ غَيْبِهِ
سَيِّلِي وَ حَجْوَالِ الْمَلْحَدِينَ بِحُجَّتِي
قَلِيمَنُهُ مَعْنَا شَاهِدَ بَابُوتِي
(مشارق الدراري ص ۶۵۷)

و لِلْاَوْلِيَاءِ الْمُؤْمِنِينَ بِهِ وَلَمْ
و قَرَّبِهِمْ مَعْنَا لَهُ كَأَشْتِيَاقِهِ
و أَهْلٌ تَلَقَّى الرُّوحَ بِاسْمِي دَعَا إِلَى
و إِنِّي وَ إِن كُنْتُ ابْنِ آدَمَ صُورُهُ

و این همان ترجمانِ گفتار مولاناست که فرمود:

مَنْ بِهِ ظَاهِرٌ مَرْجِهْ آدَمَ زَادَهُام لِيَكْ مَعْنَاً جَدِ جَدِ افْتَادَهُام

گویی مولانا قصیده ابن فارض را مطالعه نموده و با مصاحبتی که با صدرالدین قونوی داشته، و به احتمال زیاد در این باره به گفت‌وگو و مبادله افکار و عقاید پرداخت است. مضامین عرفانی مثنوی معنوی، به‌ویژه ویژگی‌های ولی و مقام ولایت، با مضامین قصیده تائیه بسیار نزدیک و مترادف است.

شیخ محی‌الدین ابوبکر الطایبی الحاتمی، معروف به محی‌الدین عربی (۶۳۸-۵۶۰ ه. ق.)

محی‌الدین عربی تألیفات بسیاری دارد که از جمله مهم‌ترین آن‌ها فتوحات مکیه فی اسرار- المالکیه والملكه (دارای ۵۶۰ باب) و فصوص‌الحکم (دارای ۱۷ فص) می‌باشد. اساس مباحث این دو کتاب، به‌ویژه فصوص‌الحکم بر مبنای مفهوم ولایت می‌باشد. محی‌الدین عربی با ابن‌فارض مصری رابطه بسیار نزدیکی داشت به‌طوری که آورده‌اند؛ محی‌الدین عربی از ابن‌فارض خواست تا قصیده تائیه خود را شرح و تفسیر کند. ابن‌فارض گفت: فتوحات مکیه تو همان شرح قصیده تائیه من است. محی‌الدین عربی اصول عرفان و تصوف را به تحقیق تمام تدوین کرد و حقایق کشفی و شهودی را با روش استدلال توأم نمود. منشأ این همه تحقیقات و سبب بروز حقایق علمی، صفای باطن و روشنی ضمیر و مواظبت بر طاعت و ملازمت بر عبادت و پیروی از باطن شریعت حق محمدیه و تلطیف سر و نظر و تطهیر روح او از آرایش مادی بود.

نظریه ولایت با اینکه در آثار و اندیشه‌های صوفیان بعد از حکیم ترمذی به صورت تعلیمی و گاهی نیز اصول نظری، آموزش داده می‌شد؛ در طول چهار قرن، پخته‌تر و عمیق‌تر جلوه‌گر شد و این مفهوم در نهایت توسط محی‌الدین عربی و بعدها به‌وسیله سید حیدر آملی به کمال نهایی خود نزدیک شد. محی‌الدین عربی اساس اندیشه خود را بر انسان کامل و

مفهوم ولایت بنا نهاد. گفته‌های او به دست پیروانش تفسیر و تکمیل شد. یکی از مهم‌ترین شاگردان و شارحان محی‌الدین عربی، صدرالدین قونوی است که بعداً به آن خواهیم پرداخت. ولایت از دیدگاه محی‌الدین عربی مانند فلکی است که بر بسیاری از حقایق احاطه دارد و گستره آن فراتر از قلمرو دنیاست. چون با پایان گرفتن دنیا، ولایت پایان نمی‌پذیرد. ولایتی که محی‌الدین عربی برای آن انباء عام قایل است. برخلاف نبوت تشریعی و رسالت که نامستمر و پایان‌پذیر است در گستره تاریخ جاری است. او مدعی است که سخن پیامبر مبنی بر پایان یافتن نبوت، برای اولیاء بسیار سنگین و کمرشکن بود. زیرا با برچیده شدن نبوت تشریعی و پایان یافتن دوران رسالت، از آن به بعد فقط مفهوم ولیّ و ولایت کاربرد داشت. یکی از علت‌های آن این است که واژه ولیّ یکی از اسماء الهی است برخلاف نبی و رسول که بر حضرت حق اطلاق نمی‌شود. همان‌گونه که در قرآن کریم آمده است خداوند خود را ولیّ نامیده است. "الله ولی‌الذین آمنوا." و یا "و هو ولیّ الحمید". همین مفهوم در دنیا و آخرت بر بندگان نیز اطلاق می‌شود. در نظر محی‌الدین عربی، با انقطاع نبوت تشریعی و رسالت نبوی هر چند حادثه مهمی اتفاق افتاد، اما خدای سبحان لطف خود را در شکلی دیگر، شامل حال اولیاء کرده و نبوت عامه را که عاری از تشریع است برای مردم باقی گذاشت. این نبوت عامه، همان ولایت است. و اما تشریع در قالب اجتهاد ادامه یافت و از این به بعد مقام عالمان دین به درجه وارثان انبیاء ترقی یافت. همانگونه که پیامبر اکرم فرمود: "العلماء ورثة الانبیاء" و این وراثت فقط در حوزه احکامی تحقق می‌پذیرد که از طریق اجتهاد بدست آمده باشد. ولایت، باطن نبوت است از این رو مقام ولایت پیامبر بر رسالت و نبوت ایشان برتری دارد. شریعت عبارت است از تکلیف به اعمال مخصوص، و محل آن دنیاست که پایان می‌پذیرد. اما ولایت محدود به دار دنیا نیست بلکه در عوالم دیگر نیز ادامه دارد. در نتیجه پایان‌پذیر نیست. از نظر محی‌الدین عربی، بزرگترین امتیاز ولیّ دستیابی به مقام توحید ذاتی و فنا فی الله و ادراک وحدت در عین کثرت است. آنچه حقیقت دارد به وحدت باز می‌گردد و انسان کامل نیز چنین خصوصیتی دارد. لذا ولایت جنبه مشترک میان افراد انسان کامل است. پس یگانه عنصری که در همه انبیاء و رسولان و اولیاء الهی وجود دارد و آنان را به هم پیوند می‌دهد، ولایت باطنی به مفهوم عرفانی آن است.

مضمون این اندیشه‌ها را می‌توان در جای‌جای مثنوی جویا شد. این ادعا نه به این معناست که مولانا تحت تأثیر اندیشه‌های محی‌الدین عربی بوده است بلکه بر آن است تا تطبیق بین این دو اندیشه عرفانی در باب ولایت را دریابد. چون اندیشه محی‌الدین عربی هم همانند مولانا متأثر از دریافت‌های پیشینیان در این مسئله بوده است. هرچند که دریافت‌های اشراقی و کشف و شهود باطنی آنان نیز هریک جداگانه تأثیرات خاص خود را داشته است.

شیخ سعدالدین محمد بن حموی (۶۴۹-۵۸۶ ه. ق.)

صاحب کتاب المصباح فی التصوف، از آجله معاریف حروفیه به حساب می‌آید. با اینکه در ظاهر شافعی‌مذهب بوده، اما صاحب روضات الجنات و مجالس المؤمنین او را شیعه قلمداد می‌کنند. چرا که سعدالدین به بحث دو غیبت صغری و کبری اشاره دارد و به تخصیص گفته است:

إِذَا بَلَغَ الزَّمَانُ عَقِيبَ مُوَمٍ بِسْمِ اللَّهِ فَالْمَهْدِي قَامَا
(روضات الجنات: جلد ۲/ ص ۷)

سعدالدین حموی، بسیار به فکر شیعی گرایش داشته است. با آنکه می‌دانیم مذهب شافعی به مذهب اثنی‌عشری بسیار نزدیک است و شافعیان با امامان شیعه قرابت خاصی دارند. و تصوف واقعی نیز از آغاز ظهورش از تشیع جدا نبوده است، هر چند بر اثر عوامل سیاسی به ظاهر تصوف را از تشیع دور نموده‌اند. اما آنچه که آشکار است سعدالدین حمویه و پسرش صدرالدین ابراهیم (متوفی ۷۲۲ ه. ق.) از عوامل مؤثر شیوع تصوف شیعی بوده‌اند (المصباح فی التصوف/ ص ۱۸)

سعدالدین حموی از جمله مشایخی است که با پیران نامدار روزگارش مجالست و مصاحبت داشته و یا با آنان مکاتبه می‌کرده است. مهم‌ترین این افراد عبارتند از: نجم‌الدین کبری مشهور به شیخ ولی‌تراش (۶۱۸-۵۴۰) که شیخ و مرشد معنوی او بوده است. سعدالدین چون مدتی را در دمشق و در دامنه کوه قاسیون سکونت داشته، در آنجا با محی‌الدین عربی ملاقات کرده است و این ملاقات‌ها اثرات شگرفی در روحیه او بجا گذاشت، به طوری که چون به خراسان برگشت از وی پرسیدند محی‌الدین عربی را چگونه یافتی؟ گفت دریایی است موج و بی‌نهایت. و هنگامی که از محی‌الدین عربی پرسیدند که سعدالدین را چگونه یافتی؟ گفت، دریایی بود بی‌کرانه؛ او کنزی است لاینفد. از دیگر افرادی که سعدالدین با آنان مصاحبت داشت، صدرالدین محمد قنوی است.

صدرالدین در مجلس سعدالدین، تقریر مسأله می‌کرد. از دیگر بزرگان، ابوحفص سهروردی است که پیر سعدالدین بود و به او تلقین ذکر می‌کرد. در حق سهروردی از سعدالدین پرسیده بودند و او گفته بود: نور متابعة النبی فی جبین السهروردی شیء آخر (چهل مجلس/ ۱۲۰) او با سیف‌الدین باخرزی مکاتبه عرفانی و همچنین با مولانا جلال‌الدین محمد مجالست و مصاحبت داشته است (المصباح فی التصوف/ ص ۲۲).

در کتاب المصباح فی التصوف بابی در تأویل محمد و احمد و منشأ خاتم‌الانبیاء و خاتم-

الاولیاء دارد. از نظر سعدالدین حموی، خاتم الانبیاء و خاتم الاولیاء از یک صنعاند و منشأ آنان یکی است و حبیب الله از حای حی نازل شد. و ولی الله از یای حی. و حی صورت جامع اشیاست. و حای حی اشارت است به روح و یای حی اشارت است به ید. تخلیق آدم از حکمت ید بود و احیای او از حکمت روح، چنانکه می فرماید: خَلَقْتُهُ بیدی وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي (المصباح فی التصوف ص ۱۰۰). پیش از محمد در ادیان پیشین ولی نبود و اسم ولی نبود، و مقربان خدا را از جمله انبیاء می گفتند. چون کار به محمد رسید فرمود که بعد از من پیغمبر نخواهد بود تا خلق را به دین من دعوت کنند. بعد از من کسانی که پیرو من باشند و مقرب خدا باشند. نام ایشان اولیاء است. این اولیاء خلق را به دین من دعوت کنند. اسم ولی در دین محمد پدید آمد. خدای تعالی دوازده کس را از امت محمد برگزید و مقرب خود گردانید. در حق این دوازده کس فرمود: "علماء أمتی گانییاء بنی اسرائیل" به نزدیک شیخ ولی در امت محمد همین دوازده کس بیش نیستند. و ولی آخرین که ولی دوازدهم باشد خاتم اولیاء است و مهدی صاحب الزمان نام دارد. آن سیصد و پنجاه و شش کس را اولیاء نمی گویند، ابدال می گویند و راست است که ایشان تربیت و پرورش خلق را نکردند و نمی کنند (انسان کامل ص ۳۲۰).

نجم الدین ابوبکر عبدالله بن رازی (۶۵۴-۵۷۳ ه.ق)

متخلص به نجم الدین رازی و ملقب به دایه است. او در باره لقب خویش گفته است: ما دایه دیگران و او دایه ماست. مناسبت این لقب به سبب پروردن مریدان بسیاری است که آنان را به تعبیر خود به شیر طریقت و ولایت می پرورده است. تربیت فکری و معنوی او در خراسان صورت گرفت و با اینکه حنفی مذهب بود اما به معتزله گرایش فکری پیدا کرد و تحت تأثیر فخر رازی به حکمت و فلسفه متمایل شد: او برای گریز از مغول ها، شهر به شهر عزم سفر کرد. در این فرار و گریزها بود که از همدان به سمت روم و در شهر ملطیه، کتاب مرصاد العباد را به خواهش مریدان، کامل و پاکتویس کرد. و در همان شهر به دیدار عارف نامدار، شهاب الدین حفص سهروردی رسید. از آنجا به بغداد آمد و در هشتاد و یک سالگی درگذشت. کتاب مرصاد العباد در بیان مبادی و قواعد سلوک است بر نهج مقتضیات شریعت. این کتاب دارای پنج باب است که هر باب فصل های مختلفی دارد. در باب سوم، فصل نهم بحث مفصلی راجع به احتیاج به شیخ و پیر در تربیت انسان و سلوک راه حق مطرح کرده و سپس با آوردن داستان حضرت موسی و خضر، ولایت مشایخ کامل را بیان کرده است، به گونه ای که تصرف معنوی ولایی را مخصوص شیخ کامل واقعه شناس می داند (مرصاد العباد ص ۱۲۶).

مولانا جلال‌الدین که سال‌های جوانی‌اش با ایام پیری نجم‌الدین رازی مقارن بوده، به روایتی - افسانه مانند - با او حشر و نشر داشته است. به‌طوری که کتاب مرصادالعباد او را در دست داشته و اشعاری از او را اقتباس و در آثار خود آورده است (مرصادالعباد/ ص ۹).

صدرالدین محمد بن اسحاق قونوی (۶۷۳ - ۶۰۷ ه.ق)

از شاگردان بااستعداد و محقق محی‌الدین عربی است که مطالب استاد را بهتر از دیگران شرح و تدریس می‌کرد. اکثر شاگردان او فارسی‌زبان بودند و به همین دلیل قونوی به زبان فارسی تدریس می‌کرد. از شاگردان معروفش؛ فخرالدین عراقی (متوفی ۶۸۸ ه.ق) و قطب‌الدین شیرازی (متوفی ۷۱۰ ه.ق) و سعیدالدین فرغانی، و عفیف‌الدین تلمسانی و مؤیدالدین جندی و شمس‌الدین ایکلی و ... است. آثار مهم صدرالدین قونوی: شرح فصوص‌الحکم، فکوک، مفتاح الغیب، تفسیر سورة حمد و فتوحات الهی است. صدرالدین قونوی در شهر قونیه، زاویه و مدرّس داشت و عده‌ای از بزرگان، اصول تصوف را از وی فرا می‌گرفتند. وی ابتدا با مولانا جلال‌الدین محمد مخالف بود. اما به‌وسیله شیخ سراج‌الدین از مریدان و شاگردانش در حلقه صوفیان و مخلصان مولانا درآمد. و چون از مجلس بیرون آمد گفت: این مرد، مؤید من عندالله است و از جمله مستوران قباب غیرست (تحقیق در احوال و زندگی مولانا/ ص ۱۱۸).

آورده‌اند که روزی مولانا به زاویه شیخ صدرالدین رفته بود و چون او غایب بود در همانجا برای همراهان خویش پاره‌ای معارف و اسرار گفته بود. در پایان سخن، آنچه را به زبان حال از در و دیوار این بقعه شنیده بود، ناله و شکایت یافته بود. در و دیوار بقعه به زبان حال به درگاه حق نالیده بود که تا کی پوست پوست؟ نه آخر سخنی می‌باید از دوست؟ یک بار نیز در جواب کسی که از وی در باب فتوحات مکی محی‌الدین عربی سؤال کرد با اشاره به قوال مجلس "زکی قوال" که از دور پیدا می‌شد و روی به مجلس وی داشت با تعریضی که در تقریر مراد به قدر کفایت روشنگر بود گفت:

حاليا فتوحات زکی نزد ما به از فتوحات مکی است (پله پله تا ملاقات خدا/ ص ۲۲۹) به هر حال آنچه تصوف بخشی را با طاعات و شطحیات غریب در هم می‌آمیخت، در حوزه محی‌الدین عربی و سعدالدین حموی در شام تعلیم می‌شد. مولانا از آنچه به تصوف اهل خانقاه مربوط بود، در سال‌های جوانی در طی مهاجرت از خراسان تا عراق آگاهی یافته بود، و از آنچه به تصوف بخشی ارتباط داشت از طریق شیخ صدرالدین قونوی که صحبت هر دو شیخ را دریافته بود، آگاه بود. و شک نیست که مطالعه آثار و آشنایی با تربیت یافتگان آنان نیز در هر دو مورد مولانا را چنانکه باید از مبادی و آداب هر دو طایفه به قدر کافی آگاهی داده بود (پله پله تا ملاقات خدا/ ص ۲۹۲).

همه آن وقایع گویای این مطلب است که مولانا با صدرالدین قونوی، تبادل فکری و تعامل اندیشه بسیاری در باب عرفان و تصوف و اصول و مبادی سلوک و معرفت حق داشته است. در حقیقت از هنگامی که مولانای سی‌وسه ساله از شام به قونیه آمد مفتی بزرگ عصر تلقی می‌شد. شایع بود که سلطان جدید روم (غیاث‌الدین کیخسرو) در آغاز سلطنت خویش برای آنکه وی را از شام به روم بازگرداند، با استاد وی در شام مکاتبه کرده بود. خراسانی‌ها، آخی‌های شهر و اعیان و عالمان در استقبال از وی اشتیاق بسیار نشان دادند. او در نزد عالمان قونیه، به چشم عالمی کامل نگریسته می‌شد. مولانا در علوم رسمی چنان تبحر پیدا کرده بود که امثال سراج‌الدین ارموی فقیه و صدرالدین قونوی محدث، در او به دیده تکریم نظر کردند. اما بعدها شاگردان و یاران صدرالدین به شیوه سلوک مولانا به طعن و مخالفت با او برخاسته بودند. اساس تعلیم مولانا در مثنوی و دیگر آثار او تقریری از تصوف اهل سلوک بوده و با آنچه در حوزه شیخ صدرالدین قونوی به عنوان تصوف تعلیم می‌شد، این تفاوت را داشت که ناظر به ذوق و عمل بود و به علم و مجرد درک وجدانی محدود نمی‌شد. از همین‌رو مولانا آنچه را که در حوزه شیخ به عنوان تصوف بحثی در ضمن تدریس فتوحات مکیه و فصوص‌الحکم به چشم می‌خورد، در بردارنده راه کمال و رهایی و قرب، تلقی نمی‌کرد. اما در سال‌های آخر عمر، مولانا با او مؤدب و با حرمت بسیار رفتار می‌کرد. هرچند مولانا در طریقت صدرالدین قونوی را مقلد می‌خواند نه محقق؛ و اصحاب او را نیز نقد می‌کرد؛ از این‌رو صدرالدین با او دوستی رسمی و در حد دید و بازدیدهای عادی داشت. بر اساس همین تعامل‌ها برخلاف فقها و متشرعه، اصحاب شیخ صدرالدین بابایان و قلندران قونیه نسبت به مولانا با تکریم و حرمت رفتار می‌کردند. در بین شاگردان و اصحاب شیخ صدرالدین که طریقه آنان تصوف بحثی بود و به مثنوی مولانا به دیده طعن می‌نگریستند، افرادی مانند مؤیدالدین جندی و سعیدالدین فرغانی به صحبت مجالس مولانا جلب نشدند. چون در تصوف به آنچه در محدوده بحث و نظر واقع بود قانع ماندند. اما فخرالدین عراقی (وفات ۶۸۸) از دریافت صحبت مولانا بی‌بهره نماند. او با آنکه شاگرد صدرالدین و پیرو طریقه محی‌الدین عربی بود سعی می‌کرد گاهی به مجالس مولانا حضور یابد. مولانا نیز در حق او عنایتی خاص داشت که نسبت به دیگر شاگردان صدرالدین چنین توجهی نبود. عراقی در حق مولانا ادب و علاقه بسیار نشان می‌داد و از مصاحبت با او بهره‌ها می‌یافت.

در لحظات پایانی عمر پربرکت مولانا، صدرالدین قونوی به عنوان عارف و محدث بزرگ شهر که در گذشته بارها بر ضد مولانا به تحریک رقیبان پرداخته بود؛ اکنون در کنار بستر مولانا بود و این بار به چشم شفقت و محبت در او می‌نگریست. مولانا کاسه‌دوایی که از دست حسام‌الدین نخورده بود، از دست صدرالدین گرفت و جرعه‌ای از آن سرکشید. اما وقتی شیخ

برای او آرزوی شفا کرد، بی‌درنگ خاموشی را شکست و گفت: این شفا هم شما را با ما اکنون میان عاشق و معشوق جز پیرهنی که این جسم نزار است حجابی نیست، نمی‌خواهید تا این حجاب هم از میان برخیزد تا نور به نور اتصال یابد؟ صدرالدین که سال‌ها در وی به چشم یک رقیب می‌نگریست اکنون او را با چه شوق و رضایتی آمادهٔ وداع با دنیای روم می‌دید. وقتی که عیادت‌کنندگان بر گرد بستر مولانا جمع شده بودند، او با یک آرامشی که شایستهٔ یک عارف است با همه خداحافظی کرد و در لحظهٔ آخر وصیت کرد که نماز جنازه‌اش را شیخ صدرالدین قونوی بخواند. هنگامی که روح از جسم مولانا پرواز کرد، در مراسم تودیع با جسد، زیارت خوانده شد و سپس معرف، نام شیخ صدرالدین را با صدای بلند و با القاب تکریم آمیزی مثل صدرالمشایخ و شیخ‌الاسلام صدا زد. شیخ هم که در آن لحظه مولانا را دیگر برای خود رقیب و معارض نمی‌دید، نماز میت را بر سر جنازهٔ مولانا خواند. البته یک سال بعد از فوت مولانا، صدرالدین قونوی نیز به دنبال بیماری جسمی از دنیا رفت.

با تمام این توصیفات که عنوان شد صدرالدین قونوی که بهترین شاگرد محی‌الدین عربی در تفسیر و تدریس عقاید او بود، بی‌شک بحث ولایت را گسترده‌تر از استاد خود تشریح و تعریف می‌کرد و رواج این اندیشه و انعکاس آن مولانا را بی‌نصیب نگذاشته است. هرچند که مخالفت‌هایی بین دو روش معرفتی و سلوکی آنان وجود داشته، اما این مخالفت‌ها تأثیر خودش را به طور مستقیم و غیرمستقیم گذاشته است. وقتی که به ویژگی‌های اولیاءالله در اندیشهٔ مولانا بپردازیم متوجه خواهیم شد که برگرفته‌هایی از اندیشهٔ محی‌الدین عربی در این باره وجود داشته است. هرچند که اندیشهٔ خود محی‌الدین عربی متأثر از اندیشه‌های پیشینیان در باب ولایت بوده است.

مفهوم ولایت و شمس تبریزی

تأثیرات شمس را بر مولانا حکایتی دیگر است؛ همان اندیشه ولایتی است که از سرچشمه تفکر شمس جوشیده است و مولانای تشنه را سیراب کرده است. چنانکه در مقالات او سراسر از این تأثیر حکایت می‌کند. شمس می‌گفت:

مرا می‌گویند ولیّ گفت که هستم مرا از این گفت چه فخر باشد، بلکه هزاران ننگ باشد انا
من به این فخر کنم که ولیّ مولانایم به اوصافی که در قرآن و حدیث است بدان استدلال
مولانا ولیّ است و من ولیّ ولیّ (مقالات شمس تبریزی ص ۸۳ و ۱۴۷)

زمزمه شمس در گوش مولانا ندای ولایت بود، اگر اثر چندان از شمس باقی نمانده، بدان جهت است که می‌گفت: من عادت به نبشتن نداشته‌ام؛ هرگز سخن را چون نمی‌نویسم در من می‌ماند و هر لحظه مرا روی دیگر می‌دهد. شمس می‌گفت:

معنای ولایت چه باشد؟ آنکه او را لشکرها باشد و شهرها و ده‌ها؟ نی. بلکه ولایت آن باشد که او را ولایت باشد بر نفس خویشتن و قهر در محل قهر و لطف در محل لطف. و چون عارفان جبیری آغاز نکنند که من عاجزم و او قادرست نی! می‌باید که تو قادر باشی بر همه صفات خود و بر سکوت در موضع و جواب در محل جواب و قهر در محل قهر، و مگر نه صفات او بر وی بلا باشد و عذاب. چون محکوم او نبوده، حاکم او بود.

او به نکته ظریفی در باب ولایت اشاره می‌کند:

مرا در این عالم با عوام کاری نیست؛ بدین منظور است که انبیاء مأمور دعوت همه مردم هستند چه عوام و خواص. ولی اولیاء مأمور به دعوت خواص هستند و کاری با عوام ندارند (مقالات شمس تبریزی ص ۸۳ و ۱۴۷)

بر همین اساس است که مولانا در حکایت "خداوند/ختن خصم در روی امیرالمؤمنین" هنگامی که خصم از علی تقاضا می‌کند که شمه‌ای از آنچه را که دیده است بگوید، مولانا اشاره به این مسئله می‌دارد که هدایت امام از نوع باطنی و القای نور ولایت بر قلب است نه سخن گفتن و اظهار مطالب به شکل ظاهری.

مولانا شمس را از اولیاء خاص الهی می‌داند. به همین دلیل در دوران فراق شمس نفیر نی شکایت از فراق تا نیستان ولایت را بازگو می‌کند، مولانا در نی‌نامه که خود نوعی ولایت‌نامه است با زبان رمز و اشاره حکایت پر خون ولایت را می‌نوازد. پس سراسر مثنوی آوای اولیاء الله است، نغمه‌های اندرون اولیاء که به واسطه حلقوم عبداللهی، احیاگر اموات می‌شود.

مولانا در نی‌نامه، آواز ولایت حقیقی را به گوش همگان می‌رساند و مستحقان عشق را به شنیدن اسرار ولایت دعوت می‌کند و متذکر می‌شود که اولیاء الله از دیده پنهان هستند و آفتاب ذاتشان در بشر روپوش گشته و اسرارشان که اسرار الغیوب است محرمی می‌طلبد؛ محرمی بی‌هوش که البته در عین هوش میسر نمی‌شود.